



بیان چند

حقیقت

(اردی بر تحریفاتی از اهل تصوف)

مؤلف: احمد فرهادی

بيان چند حقيقت (ردی بر تحريفاتي از اهل تصوف)

مؤلف: احمد فرهادي



احمد فرهادی، مؤلف

بیان چند حقیقت (بر اساس منابع اهل سنت) - 1389
شمسی

عنوان اصلی: بیان چند حقیقت (ردی بر تحریفاتی از اهل
تصوف). نویسنده: احمد فرهادی. 1352 شمسی

شابک : 5 - 32 - 9024 - 962 - 978

ISBN: 978 - 962 - 9024 - 32 - 5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

زبان فارسی

PE 96 / م / 81 / 1227

53/624

1070089

مشخصات کتاب

عنوان کتاب : بیان چند حقیقت (ردی بر تحریفاتی از
اهل تصوف)

مؤلف : احمد فرهادی

نوبت چاپ : اول - بهار 89

تیراژ : 2000

ناشر : مؤلف

شابک : 5 - 32 - 9024 - 962 - 978

ISBN : 978 - 962 - 9024 - 32 - 5

فهرست

صفحه	عنوان
5	مقدمه
15	موضوع اول: استمداد از ارواح انبیاء و اولیاء.....
27	موضوع دوم: شنیدن مردگان
43	موضوع سوم: جواز سوگند به غیر خدا
49	موضوع چهارم: جواز تبرک جستن از قبور و اماکن
59	موضوع پنجم: اهدای ثواب فاتحه و قرائت قرآن
65	کلام آخر
67	منابع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

إن الحمد لله نحمده و نستعينه و نستغفره، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، و من يضل فلا هادي له.
و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله و حبيبه و خليته الهادي الي صراط المستقيم و الداعي الي دين قويم صلوات الله و سلامه عليه و علي سائر النبيين و علي آلهم و سائر الصالحين و تابعيهم بإحسان الي يوم الدين.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) آل عمران 102

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) نساء 1
(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) احزاب 70 و 71

أما بعد: فإن أصدق الحديث كتاب الله، و خير الهدي هدي محمد \gg ، و شرّ الأمور محدثاتها، و كل محدثة بدعة، و كل بدعة ضلالة، و كل ضلالة في النار.
الله ربّ جبريل و ميكائيل و إسرافيل، فاطر السماوات و

الأرض، عالم الغيب و الشهادة، أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون، اهدنا لما اختلف فيه من الحق يا ذنك، إنك تهدي من تشاء إلى صراطٍ مستقيم.

همانا خداوند قادر کریم، انسان را از نطفه-ای بی-ارزش خلق کرد و خلقتش را متناسب و کامل گردانید و او را در بهترین صورت آفرید، سپس او را کرامت و شرافتی لایتناهی بخشید و طبیعت اطرافش را مسخر او گردانید، تا انسان بتواند آنچه را که به عنوان نیاز در درون او به ودیعت گذاشته شده بود، از ماوراء خود ارضا نماید و برطرف کند. بدین وصف خداوند **لأ** نعمتهای فراوانی را چه در درون خود انسان و چه در اطرافش به او داد، تا زندگی دنیایی برایش آسان و دستیابی به آنچه که لازمه این زندگی است، برای او میسر و ممکن باشد. نعمتها و موهبتهای الهی در صورتهای و طرحها و رنگهای متفاوتی برای انسان جلوه می-نمایند و انسان نیز در راستای اهدافی که در سر دارد، در زمانها و مکانهای مختلف از هر کدام از این موهبتهای بهره می-برد.

اما به -راستی نفیس-ترین و عزیزترین نعمتی که خداوند **لأ** به انسان داده است، همانا نعمت هدایت او به راهی است که مورد رضایت خداوند **لأ** می-باشد. هدایت بشر مهمترین عامل پیش-برنده او در راهی است که منتهی به سعادت و خوشبختی انسان می-شود و مکمل اصلی و جای-دهنده مهمی برای تمام صفتها و حالتهای انسان در سلوک الی الله است. خداوند **لأ** هم همین را از بشر خواسته که راه هدایتی را که خود به انسان آموخته، بر خود نبندد و از رهنمونهای الهی کمال بهره را ببرد و تحت آموزه-های وحی خدای قهار طی طریق نماید. نیز معلوم همگان است که این طریق که منتهی به رضایت خداوند **لأ** است، و تنها با پیروی از پیامبران فرستاده شده،

تحصیل می-شود، همان راه عبادت است که هدف اصلی خلقت است :

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) ذاریات 56

«من جن-ها و انسان-ها را جز برای پرستش خود نیافریده-ام.»

اما....

براستی انسان در ادای وظیفه-ای که خداوند **لَا** به او محول کرده است - و طبیعتاً از آنجا که کوه-ها و آسمانها از حمل این امانت ناتوانند، این وظیفه سخت و سنگین است - بسیار قصور و کم-کاری می-کند و همانا او ظالم و کفار است. عامل این قصور هم استغنائی است که انسان در خود سراغ دارد. چون هرگاه انسان استغنا یابد، طغیان می-کند: **(كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَقْتَى) (علق 6 و 7)** و امانت الهی را وا می-گذارد و مشغول دنیا می-شود و چه بسا در راه دستیابی به متاع قلیل دنیوی، دین را عاملی بازدارنده بداند و بخواهد سد و مانع دین را از سر راه شهوت-طلبی و دنیا-خواهی خود بردارد. برای این کار با استفاده از کید ضعیف شیاطین، دست به انواع ابزار و وسایل می-یازد و راههای فراوانی را می-پیماید، تا بلکه بتواند این جناح بعوضه را در آغوش کشد و کامی از او بگیرد. در این راستا گاه دام شهوات را می-گستراند و گاه سم شبهات را می-پاشد. گاه از ابزار مادی استفاده می-کند، گاه از فشارهای روحی بهره می-برد، گاه برای برداشتن دین، از مطامع دنیوی و مفسد اخلاقی و فحشا استفاده می-کند و گاه برای مبارزه با دین، از خود دین استفاده می-نماید و به گمان خویش، به بهانه جانبداری از دین، دین خدای منان را نابود می-کند. گویا می-خواهد با شرك و بدعت، ای مان را تور کند و با اثاره ضلالت، هدایت را بر کرسی بنشانند.

بدینسان انسان در ورطه-ی دین ستیزی می-افتد و می-خواهد دین را حذف کند. اما خداوند **لَا** خود حفاظت از دین را تکفل کرده است و بنا بر سنت ثابت و لایزالش این اجازه را نمی-دهد که دین پایمال شود و هر چند انسان بی-دین نخواهد، ولی خداوند **لَا** دین را کامل می-کند و بر اریکه قدرت می-نشانند:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (ص 9

«خدا است که پیامبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین فرستاده است تا این آئین را بر همه-ی آئین-های دیگر چیره گرداند، هر چند مشرکان دوست نداشته باشند.»

امروزه نیز می بینیم که انسان حب دنیا و دنیاطلبي را بر آخرت برگزیده و دین را ترك کرده و دنیا را چسبیده است. همان طور که پیامبر > می فرماید: «يوشك أن تداعي عليكم الامم كما تداعي الاكلة علي قصعتها، قالوا أمن قلة نحن يومئذ يا رسول الله؟ قال بل انتم كثير لكنكم غثاء كثفاء السيل لينزعن الله مهابتكم عن صدور اعدائكم و يقذفن الله الوهن في صدوركم. قالوا و ما الوهن يا رسول الله؟ قال: حب الدنيا و كراهية الموت.»

«همانا نزدیک است همانگونه که صیادانی بر شکارشان هجوم می-برند، امتهای دیگر بر شما هجوم آورند. گفتند: آیا این بدان خاطر است که تعداد ما کم است؟ فرمود: بلکه شما آن روز زیادید اما همانند کف روی آب بی-تأثیر هستید. همانا خداوند هیبت شما را از دل دشمنانتان بیرون می-آورد و در درونتان وهن قرار می-دهد. گفتند: وهن چیست؟ فرمود: دنیا دوستی و ترس از مرگ.»

هر از چند گاهی شاهدیم که کسانی - عامدانه یا جاهلانه - سبب انتشار افکار شرک-آلود و مناقض دین می-شوند و کلماتی را به گمان خود به نام دین و در مقام حب رسول الله > پخش می-کنند که اسلام از آنها برئ است، همانگونه که گرگ از خون یوسف ÷ برئ بود. انتشار این مباحث برآستی نشان-دهنده-ی این واقعیت دردآور است که امت اسلامی مدتهاست دست از ارزش-ها و اصول و ارکانش برداشته و از آنها بی-آگاه است و به منتهی درجه-ی جاهلیت خود رسیده و حقیقتاً از مفهوم اصلی دین دور گشته است. بگونه-ای که دین را در وادی-های دوردست بجای گذاشته و با سرگشتگی فراوان در تیه ضلالت راه هدایت می-جوید. به راستی که سر نخ را گم کرده است. این وضعیت به همان اندازه که برای مسلمین و آگاهان تلخ و جانکاه است، برای دشمنان آنان خوشایند است و با طیب خاطر در اطراف گود به تماشای افول هیكل اسلامی می-نشینند و مسلماً در این میان بیکار نمی-نشینند و سرمایه-ها صرف می-کنند و وقتها می-گذارند تا چاشنی این واقعه را بیشتر کنند و مسلمانان را بیشتر از دین اصلی دور و به جاهلیت دلخواه خود، نزدیک کنند.

اما در مقابل این گروه نیز همیشه عده-ای مسلمان فهیم وجود خواهند داشت که دفاع از دین را وظیفه اصلی خود می-دانند و از جان و مال خود گذشته و وقت خود را صرف می-نمایند، تا رضایت خداوند **لا** را نصیب خود و کید دشمنان را خنثی کنند. همانگونه که پیامبر اسلام > در احادیث متعددی بر بودن این طائفه و پیروز بودن آنها تأکید دارند.

اما خوانندگان محترم بدانند که در اطراف ما هم از هر دو طائفه-ی فوق یافت می-شود و متأسفانه مدتی است که در این زمینه، برگه-ای در راستای به اثبات رساندن چند نکته که

بنابر ظن نویسنده-ی آن محل اختلاف مسلمین است، چاپ و توزیع گشته است. گویا که نویسنده نظر ترجیحی خود را بنام عقیده اهل سنت و جماعت، مختصر و فقط با آوردن چند دلیل بیان داشته و اظهار نموده که این ادله را از منابعی که معرفی نموده، یافته است هر چند که اینگونه نیست، بلکه در این منابع همه این دلایل وجود ندارند و بلکه دلایلی علیه این مزعومات یافته می-شود. هر چند که اگر این ادله هم وجود داشت، نویسنده فقط ادله خالی و خام- آن هم نه بصورت کامل بلکه فقط ادله-ی مؤید نظر خود- را بدون هیچگونه شرح و بسط و بدون آوردن نظرات علما (اطراف ادله) آورده و هیچگونه استقرائی در آن دیده نمی-شود و بررسی قرائن ادله- مانند حکم و ترجیح و نسخ و... (اصول فقه) در آن موجود نیست. در کل، متأسفانه فضای مقاله مذکور تحقیقی نبوده و خالی از روح علمی است و بلکه بیشتر جنبه-ای جانبدارانه و برانگیزاننده احساسات و اختلافات و یادآوری بیشتر مشکلات نهادینه شده در مردم، از آن برداشت می-شود.

این برگه شامل پنج مسأله از مسایل عقیده اسلامی است که- برخلاف ظن نویسنده- مورد اتفاق علمای مسلمین است و در اعصار و امصار مختلف علمای تمام علوم اسلامی درباره-ی این موارد نظر واحدی داشته-اند و اصولاً عالمی بعنوان عالم اسلامی شناخته نمی-شود که درباره این مسایل نظری اینگونه داشته باشد. و در خلاف این صورت آن فرد گمراه یا مبتدع به حساب می آید. این پنج نکته عبارتند از:

- استمداد از ارواح انبیاء و اولیاء

- شنیدن مردگان

- جواز سوگند به غیر خدا

- جواز تبرک جستن از اماکن متبرکه و قبور به تبع صحابه و امامان
- اهدای ثواب فاتحه و قرائت قرآن

علمای دین از سلف صالح گرفته تا به خلف زمان ما درباره این نکات به کرات سخن گفته‌اند و این مسائل را بارها در برابر تشعشات وحی الهی و سنت نبوی قرار داده و سنجیده‌اند و حکم این مسایل را مشخص کرده‌اند اما این بار نیز همانند دفعات قبل نویسنده مانند نویسندگان پیشین، با این شبهات شاید منظوری غیرخدایی دارد و می‌خواهد مسلمین را گمراه کند. اما این را بداند که مسلمین تا آن گاه که تبعیت از قرآن و سنت را وظیفه خود می‌دانند و احکام را از علمای دین بنا بر ادله اسلامی قبول می‌کنند، دشمنان نمی‌توانند- کما اینکه تا حالا نتوانسته‌اند- آنها را از راه راست دور نمایند و بلکه آنها را آگاه‌تر به مکر شیطان می‌کنند، و اما اگر نویسنده منظوری خدایی دارد، بداند که رأی او اصابت نکرده و قطعاً خود را گمراه کرده و هر چند خواسته خدمتی به اسلام نماید بالعکس کمر همت به خدمت کفر و کفار گماشته و سعی در اضلال مسلمین نموده است پس اگر نیت راضی نمودن خداوند **لا** را دارد، بهتر است هر چه زودتر از عقاید خود توبه نماید و به جاده مستقیم اسلام برگردد که خداوند **لا** توبه‌کاران را بسیار دوست دارد و دعای توبه‌کاران را سریع اجابت می‌کند اما اگر در این راستا ادله می‌طلبید، بداند که همانا کسانی هستند، که حق را شناخته و بدان مشغولند و آن را تبیین می‌کنند و دوستدار حق‌اند و در راه آن از سرزنش، سرزنش‌کاران نمی‌هراسند و حق را برایش روشن می‌کنند.

ما نیز در راستای تبعیت از حق بر آن شدیم که به منظور نصیحت عام مسلمانان و همچنین تذکر و یادآوری برادرانمان و

بازگشت به آیین پاکمان، دست به قلم بریم و صفحات کتب ائمه را که چراغی بر طریق حق می-باشد، ورق زده و دین حنیف را به خود و دیگران بشناسانیم. به هر حال حق واضح است و کافی است که اهل آن، بدان عمل کنند و دست از هوا و هوس و رأی شخصی خود و تحجر مذهبی بردارند، و به اصل دین که عبارت است از کلام خداوند **لَا** و رسول او **>** چنگ زنند که همان مایه-ی حیات است. این را نیز بدانیم که دین، کامل و تمام شده است و به صراحت قرآن می فرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ) مائده 3

« امروز دین شما را برایتان کامل کردم.»

پس دین کامل شده و هیچ احتیاجی به اضافه کردن مسائل بدعی و شرکی ندارد و همانطور که امام مالک می فرماید: «آخر این امت اصلاح نمی-شود إلا به تبعیت و پیروی از آنچه اول این امت بدان اصلاح شد (قرآن و سنت رسول الله **>**)». حال که چنین است، بیاییم راه و روش پیامبر **>** محبوب را صادقانه و بدون کم و زیاد بگیریم و باطیل و خرافات وارده را از آن پاک نمایم و در این مسیر نیز تنها به نصرت و یاری پروردگار امیدوار باشیم که خداوند **لَا** می-فرماید:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا) احزاب 71

«و هر کس از خدا و پیامبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می-یابد.»

تذکر این اصل ثابت نیز ضروریست که، بشارت الهی شامل کسانی می-شود که بدون تحجر و تعصب، اقوال و آراء مسلمانان را نیز گوش داده و بعد از سماع و شنیدن، بهترین رأی اسلامی را که علما بر رجحان آن تأکید دارند و آن را قرآنی می-دانند، تبعیت و پیروی نموده و با جان و دل پذیرا باشند. خداوند **لَا** نیز تنها اینان را فهیم و صاحب عقل و هدایت یافته می-

(وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأْتَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ
 الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
 أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ) زمر 17 و 18

«کسانی که از عبادت طاغوت دوری می-گزینند و با (توبه) به سوی خدا باز می-گردند، ایشان را (به اجر و پاداش بزرگ خداوندی) مژده باد، پس مژده بده به بندگانم* آن کسانی که به همه-ی سخنان گوش فرا می-دهند و از نیکوترین و زیباترین آن-ها پیروی می-کنند، آنان کسانی-اند که خدا هدایتشان بخشیده-است و ایشان واقعاً خردمند-اند.»

امام علی **س** در این زمینه کلام مبارکی دارد که برگرفته از همین آیه الهی است: «**لا تنظر إلى من قال، بل انظر إلى ما قال:**» به کلام و مطلب گفته شده بنگرید نه به گوینده آن» یعنی اگر کلام و گفته-ای حق بود و مخالف کلام خداوند عزوجل و رسولش > نبود، آن را قبول کنید، از هر کس که باشد، و با تعصب فرقه-ای بدان منگرید، چرا که این روش مخالف راه و روش رسول الله > است.

همانا کفر امت واحدی است که می-خواهد اسلام و مسلمانان را متفرق سازد و پس از آن، آنان را به خاک و خون کشد، و پله-های رسیدن به عرشش را از اجساد ابریاء و بی-گناهان بسازد. اما خداوند **لَا** یاور و نصیر مؤمنان است، کسانی که گوشه‌هایشان فقط توان شنیدن آیات خداوند و کلام رسول الله > را دارند. زبانهایشان ذکر خداوند **لَا** را تلاوت می-نماید و چشمهایشان پیرو حق است که منبع و مرجع آن را تنها از خداوند عزوجل و پیامبرش > می طلبند، در نهایت بیایید به دینمان رجوع کنیم و اعمال و عباداتمان را با طریق کتاب و سنت تطبیق دهیم، و بدین وسیله دنیای کم ارزش را مزرعه آخرت ابدی نمایم، بدین

وسيله سعادت دنيوی و اخروی را کسب کرده و شقاوت کفر، شرک، فسق، بت-پرستی را به قهر جهنم و اسفل السافلين هدايت سازيم.

حال از برادران مسلمانم استدعا دارم که با دلی لبريز از ايمان و تعهد و قلبی خالی از کدورت و معصيت به مطالب آتی توجه فرمایند و هر کدام از آن که موافق راه و روش خداوند **لأ** و رسول محبوب او **>** بود، تسليمش گشته و از تبعیت هوا و آرزوهای نفسانی و فرقه-ای و... دست کشیده تا **إن-شاءالله** مشمول بشارت و مژده الهی شده و از قهر و غضب او، در آن روزی که همه کارها به دست اوست و غیر از او ساکت و صامت است، در امان باشند. **أسلوب** و روش ما در این رساله بدین شکل خواهد بود که ابتدا متن مورد بحث در (برگه مزعوم) را عیناً بیان کرده و پس از آن تعلیقات و تصحیحات مرتبط بدان را بدنبالش پیوست خواهيم نمود.

و صلی الله و سلم علی نبینا محمد و علی آله و صحبه اجمعین

احمد فرهادی

بهار 89

موضوع اول :
استمداد از ارواح انبیاء و اولیاء

متن برگه :

1. استمداد از ارواح انبیاء و اولیاء جایز است؛ زیرا :
الف . پیامبر اکرم > می-فرماید: «إِذَا أَضَلَّ أَحَدُكُمْ شَيْئًا أَوْ أَرَادَ أَحَدُكُمْ غَوًّا وَهُوَ بَارِضٌ لَيْسَ بِهَا إِنْيسٌ فَلْيَقُلْ : يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغِثُونِي، فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغِثُونِي فَإِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ لَا تَرَاهُمْ»، ترجمه : هر گاه کسی از شما چیزی گم کرد یا فریادرسی خواست و او در جای خلوتی بود (کسی نبود) پس بگوید: ای بندگان (صالح خدا) به کمک من بیائید و دوبار این جمله را تکرار کند که همانا ارواح عباد صالح خداوند، در تمام این سرزمین حاضرند و شما آنها را نمی-بینید. « منابع [1].
طبرانی(فتح-الکبیر)،1051 2. ابویعلی (5269)، 3. هیثمی در مجمع الزوائد (17105) 4 . ابن-تیمیة و ابن قیم در وابل الصیب من الکلم الطیب (ص119-126)]

ب . پیامبر اکرم > می-فرماید: «إِذَا كُنْتَ لَا بَدَّ سَائِلًا فَاسْأَلِ الصَّالِحِينَ»، ترجمه : هرگاه ناگزیر شدی کمک بطلبی از صالحین کمک بطلب» منابع: [مسند امام احمد(4/334) ابو داود (1646) نسائی(2586)]

جواب:

قبل از پرداختن به این موضوع نکته-ای را متذکر شویم و آن

این است که یقین داشته باشیم پیامبر > راه عبادت را کاملاً واضح و روشن نموده و خداوند **لَا** کتاب را برای رهنمون بندگانش در چگونگی انجام عبادت نازل نموده پس شایسته است که هرگاه بحث از عبادتی شد، بدانیم که نصوص را از کجا و چگونه معرفی می-نماییم. در مورد دلیل (الف) برگه مزعوم قبل از هر چیز باید گفت: منابع معرفی شده ایشان کذب محض است و در هیچ یک از این کتب چنین حدیثی را نیافتیم. برای مثال کتاب «**الوابل الصیب من الکلم الطیب**» (به تحقیق سید ابراهیم چاپ دار الحدیث) بری از این اباطیل بود و این سخنان تماماً کذب و افترا بر پیامبر اکرم > و ائمه اُمت است. شاید اگر کتب احادیث موضوع و ساختگی را هم جستجو می نمودم تلاشم بی-فائده بود و آن را نمی یافتیم. زیرا این سخنان اصولاً با قرآن و سنت در تضاد است؛ اما ناصحانه و مشفقانه به مؤلف متذکر می-شوم که بهتان و نسبت دادن قول و سخنی کذب به دیگران جزء کبائر است، حال چه رسد به آنکه سخنی کذب را به پیامبر > نسبت دهیم. در حالی که پیامبر > می-فرماید:

«من کذب علیّ متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار» [صحیح بخاری

[1209

«هر کس سخن کذبی را عمدتاً به من نسبت دهد- بداند که- جایگاه خود را در آتش جهنم ساخته است.»

و در رد این بند (الف) نکته اول آنکه بگویم این سخنان کذب محض و افترا به پیامبر اکرم > است .

استمداد چیست؟ استمداد مشتق از مدد و یاری-طلبی و فریادرسی است که دو صورت استغاثه و دعا را شامل می شود.

استغاثه: یعنی طلب کمک فوری در هنگام شدائد و سختیها. استغاثه از کسی که زنده است و قادر به انجام درخواست

مستغاث است، جایز است؛ خداوند **لأ** می-فرماید:

(وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ) **قصص 15**

« (موسی از قصر فرعون رهسپار کوچه و بازار شد) و بدون اینکه اهالی شهر مطلع شوند، وارد آنجا شد، در شهر دید که دو مرد می-جنگند که یکی از قبیله او و دیگری از دشمنان او است، فردی که از قبیله-ی او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی کمک خواست (و موسی کمکش کرد) و مشتاقی به او زد و او را کشت! موسی گفت: این از عمل شیطان بود (که مرا وسوسه کرد)، واقعاً او (شیطان) دشمن گمراه کننده آشکاری است.»

اما اگر استغاثه از نفر غائب یا مرده باشد، یا از کسی درخواست داشته باشی که قدرت انجام آن فعل را ندارد، (مثلاً) از مرده-ای بطلبی که از تو دفاع کند یا از نفر زنده یا مخاطب طلب کنی که باران بباراند، تمام این موارد شرک است و انسان را از اسلام خارج می-گرداند، زیرا استغاثه تنها مختص خداوند **لأ** است و صرف این عبادت برای غیر خدا، سبب وارد شدن در دایره کفر و رده می-گردد.

دعا: بمعنی دعوت و طلب کمک است، که این مورد به دلیل آنکه عبادت است، انجام آن برای غیرخدا، کفر است؛ زیرا خداوند **لأ** می-فرماید: (**وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ**) **غافر 60**

«و پروردگار شما می-گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم، کسانی که خود را بزرگتر از آن می-دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت.»

و نیز پیامبر > می-فرماید: «إن الدعاء هو العبادة»
 [(احمد/4/267) ابن-ماجه(2/1258)]
 «به راستی دعا همان عبادت است»

اما حدیث دوم، استغاثه-ای که نویسنده برگه مزعوم به آن اشاره داشته از نوع (فریاد-رسی و طلب کمک از مخلوقات در افعالی که قادر به یاریند) می-باشد، لازم بذکر است نویسنده برگه در اینجا باز هم از صداقت بدور است، هر چند از حدیث صحیحی بهره برده است. جالب آن است که بدانید این حدیث در هر 3 منبع (احمد، نسائی، ابوداود) در باب (کتاب الزکاة) روایت شده است و تعجب است که حدیث استغاثه از صالحین چرا در باب (الزکاة) آورده شده است. مضاف بر این، نویسنده از اسلوب و سیستم قیچی کردن بهره برده است. یعنی اصل حدیث را تمام و کامل ذکر نکرده است. حال نویسنده قصد دارد با کلمه-ای حق (حدیث صحیح) منظور و مراد باطل خویش (استغاثه از انبیاء و اولیاء) را به اثبات برساند. اما اصل حدیث:

«عن الفراسی قال لرسول الله: أسأل يا رسول الله؟ قال: لا، إذا كنت لابد سائلا فاسأل الصالحين»

«از فراسی روایت است که به رسول خدا > فرمود: آیا از کسی طلب کمک کنم یا رسول الله؟ فرمود: خیر، اگر از کسی چیزی خواستی فقط از صالحان بخواه.»

اما شرح حدیث، شرح سنن نسائی از شیخ سندی(1403). شیخ سندی می فرماید: قول (أسأل) تقدیر حرف استفهام برای این است که می-خواهد بگوید: یا رسول الله > آیا از غیر خداوند می-توان طلب مال (در صورت احتیاج) نمود؟ که در جواب پیامبر > فرمود: می-شود، اما اگر تنها از خداوند **لا** بخواهی بهتر است و «فاسأل الصالحين» یعنی مال را از کسانی طلب کن که قادرند حاجت تو را برآورده نمایند. خوبترین مردمانند و سائلان را رد نمی-کنند و با کمال میل عطا می-کنند (یعنی چونکه آنان

از حلال می-خورند، کریم و رحیم هستند. پس در صورت احتیاج نزد آنان برو، و حاجت مالی و دنیای-ات را طلب کن]] برای مطالعه و فهم بهتر نیز به عون المعبود شرح سنن ابی داود 1403 مراجعه فرماید.

پس این نوع طلب و کمک و یاری، نوعی گرفتن وام از مخلوقات بوده که هیچ مشکل شرعی ندارد. و اگر فردی نیازمند، از کسی که زنده و قادر و در دسترس است، چیزی را طلب کند، امری طبیعی است و جای تعجب ندارد و این نوع استمداد با استمداد از مردگان در تضاد محض است و این دلیل و حدیث هیچ ربطی به استمداد از ارواح انبیاء و اولیاء ندارد، و کلمه-ای حق جهت به اثبات رساندن باطل است. جالب است بدانید نویسنده-ی برگه-ی مزعوم، در مقدمه-اش آورده است که: « خواننده گرامی در این برگه عقیده اهل سنت و جماعت (مذهب چهار گانه) که تنها منتج به رضای حق تعالی و رستگاری دو عالم است و مأخوذ از بنیان-گذاران عقیده همچون علامه-ی دهر حضرت سعد تفتازانی می-باشد، نه برداشتی عوام فریبانه از قرآن کریم و احادیث شریف!!!»

در ابتدا چند آیه و حدیث را در مورد استمداد از غیر خدا بیان می-نمائیم و سپس حکم استمداد از انبیاء و اولیاء را که همانند ماه شب چهارده بر آسمان حقیقت می-درخشد، اظهار می-نمائیم.

1. غیر از خداوند هیچ کس را به فریاد نخوان:

(وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ) یونس 106

ولا تدع: به فریاد نخوان و طلب نکن.
من دون الله: غیر از خداوند، تمام مخلوقات به عام، عاقل و

غیر عاقل

ما لا ینفعک: زیرا اگر تو عبادتش کنی نفعی برایت ندارد

ولا یضرک: و اگر او را ترک گوئی برای تو ضرری نخواهد داشت. در این آیه خداوند، دعا کردن از غیر از خدا را شرک اعلام می‌دارد، و چنین وصف می‌نماید که غیر از او هیچ کس در رساندن نفع و ضرر نقشی ندارد و انجام دادن آن و طلب کردنش از غیر خداوند شرک است، همانطور که در آخر آیه، خداوند **لأ** می‌فرماید:

(**فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنِ الظَّالِمِينَ**)

«اگر چنین کنی از ستمکاران و مشرکان خواهی شد.»

و ظلم همان شرک است. همچنان که لقمان (علیه السلام)، فرزندش را نصیحت نمود و فرمود: (**وَإِذْ قَالَ لِقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**) لقمان 13
«و (یادآور شو) زمانی را که لقمان به پسرش در حالی که او را پند می‌داد، گفت: پسر عزیزم! (چیزی و کسی را) شریک خدا مکن، به راستی که شرک ستم بزرگی است.»

و هم چنان خداوند **لأ** می‌فرماید: (**وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ**)

(بقره 254)

«و کافران ستمگرند.»

2. اگر خداوند **لأ** بخواهد به کسی ضرری برساند هیچ احدی

غیر از او **لأ** نمی‌تواند این ضرر را از او دفع کند:

(**وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ يَضْرِبْكَ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ**) (أنعام 17)

«اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را بر طرف سازد.»

ای-ن آیه طلب از غیر از خداوند را ب-اطل می‌نماید. به طوری که خداوند **لأ** می‌فرماید اگر شخصی را دچار مرض،

فقر، گرسنگی، و... نماید، هیچ کس غیر از او **لَا** قادر به دفع این ضرر نیست، تا از وی دعای طلب نمایی، حتی (انبیاء و اولیاء و صالحین و شهدا و...) چرا که هیچ کدام از این افراد خدا نیستند و تنها الله خداست؛ و هیچ معبودی غیر از او حق نیست (لا اله إلا الله).

3. اما کسی که غیر از خداوند **لَا** را به فریاد می-خواند، برآستی که گمراهترین مردم است و کسی در دنیا، گمراه-تر از او یافته نمی-شود.

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ) (احقاف 6 و 5)

«و چه کسی گمراه-تر از آن است که غیر از خداوند را به فریاد می-خواند. در حالی که تا روز قیامت جوابش را نخواهد داد. و اصلاً از دعایش غافل است. و هنگامی که مردم جمع شدند، دشمنان داعیان خواهند شد. و عبادت آنها را انکار می-کنند.»

در این آیه خداوند **لَا** مدال گمراه-ترین خلق را بهره و نصیب کسی می-داند که از غیر خداوند طلب امداد و یاری نماید و چهار صفت را برای مدعوین (کسانی که از آنان طلب می-شود) وصف می-نماید:

1. عدم استجابت تا روز قیامت.
2. این که من دون الله (ملائکه، انبیاء، اولیاء و صالحین و...) هر چه که باشد از شنیدن و آگاهی بر دعای داعیان غافل است.
3. اینان روز قیامت دشمنان داعیان از غیر خداوند می-باشند.
4. اینان روز قیامت این عبادات را انکار کرده و برآئت و

بیزاری خود را اعلام می-دارند.

این خبری است که خداوند، عالم الغیب و الشهاده از آینده و قیامت و باطل شدن أعمال مشرکان می-دهد و ما نیز با ایمان کامل به آن تسلیم می-شویم و می-گوئیم: **آمَنَّا بِاللَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.**

4. (**إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَ تَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**) عنكبوت 17

«شما غیر از خدا بتهایی را هم می-پرستید (که آنها را با دست خود می-سازید) و دروغی را به هم می-بافید (و می-گویید: اینها معبودهای ما بوده و وسیله تقرب به خدایند) به راستی به جز خدا کسانی را که می-پرستید که توانایی روزی رساندن به شما را ندارند، و روزی را از پیش خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید، (و بدانید که سرانجام برای حساب و کتاب) به سوي او برگردانده می-شوید.»

5. (**وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ * إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرِكِكُمْ وَ لَا يُنْتِثِكُمْ مِثْلُ خَبِيرٍ**) فاطر 13 و 14

«و کسانی که بجز الله را به فریاد می-خوانند (و پرستش می-کنند) حتی مالکیت و حاکمیت پوسته-ی نازک خرمایی را ندارند * اگر آنان را بخوانید، دعایتان را نمی-شنوند و اگر هم بشنوند جوابتان را نمی-دهند و روز قیامت شرك شما را قبول نمی-کنند و کسی بهتر از خدای خبیر شما را خبر نمی-دهد.»

6. (**أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْهَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ**) نمل 62

« (آیا بتها و معبودان باطل بهتراند) یا کسی که به فریاد درمانده می-رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می-کند هرگاه او

را به کمک طلبد، و شما (انسانها را) جانشین (یکدیگر) در زمین می-سازد. آیا خدایی را با الله شریک می-کنید، بسیار کم پند می-گیرید.»

7. (أَيْشُرْكَونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلِقُونَ) (أعراف 191)

«آیا چیزهایی (کسانی) را شریک خدا می-سازید که نمی-توانند چیزی را بیآفرینند و بلکه خودشان هم آفریده شده-اند؟»

8. در زمان رسول الله > منافقی، مسلمانان را آزار می-داد، در این حال مؤمنان گفتند «قوموا نستغیث برسول الله > من هذا المنافق». «که به رسول پناه بریم و از او طلب کمک و یاری نمائیم» ایشان فرمود: «إنه لا یستغاث بی و إنما یستغاث بالله عزوجل». «همانا استغاثه از من جایز نیست و فقط از خداوند استغاثه می-شود.» [رواه الطبرانی (المجمع الزوئد 159/10). از عبادة بن صامت **س** (حدیث حسن است)].

بله، این نوع استغاثه جایز بود، زیرا پیامبر > قادر بود، مسلمانان را یاری دهد و به اذن خداوند **لأ** و فقط به عنوان وسیله-ای، آزار منافق را بر مسلمانان بکاهد، اما پیامبر > این نوع استغاثه-ی شرعی را نیز به خاطر حفظ ادب با خداوند **لأ** و حفظ کلام، منع فرمودند، حال چه رسد به اینکه از پیامبر > در حالیکه فوت نموده -است، استغاثه شود. بدیهی است که جائز نیست- و از روی این اصل می-توان حال کسانی را که از اولیاء و صالحین که درجاتی پائین-تر از پیامبر > دارند، درخواست کمک دارند، فهمید که در چه ضلالتی افتاده-اند!!! پیامبر > به خاطر تعلیم دین و سد ذرائع، استغاثه جایز را نیز منع نمود، تا مردم به گمراهی و استغاثه شرکی و حرام کشیده نشوند و به ادب توحید تأدیب شوند. نتیجه-ی این مباحث را می-توان در این حدیث رسول الله > جمع آوری کرد: «إحفظ الله یحفظک، إحفظ الله تجده تجاهک، إذا سألت فسال الله وإذا استعنت

فاستعن بالله، واعلم أن الأمة لو اجتمعوا على أن ينفعوك بشئ لم ينفعوك إلا بشئ قد كتبه الله لك و لو اجتمعوا على أن يضروك لم - يضروك إلا بشئ قد كتبه الله عليك ...» [ترمذی]

«حدود خداوند را حفظ کن، خداوند تو را حفظ می-کند، حدود خداوند را حفظ کن، خداوند را در مقابل خود می-یابی. اگر چیزی خواستی، فقط از خداوند بخواه، و اگر یاری-ای خواستی، فقط از خداوند بخواه و بدان که اگر همه مردم جمع شوند بر اینکه به تو نفعی برسانند، نمی توانند که نفعی را برسانند، مگر خداوند بخواهد و اگر همه مردم جمع شوند بر اینکه به تو ضرری برسانند، نمی-توانند که ضرری را برسانند، مگر خداوند بخواهد.»

پس واجب است که مردم تنها به پروردگارشان وابستگی و امید داشته باشند و به وسیله-ی طاعت و عبادت به وی نزدیک شوند و توحیدشان را خالص نمایند، توحیدی که تنها راه نجات است و اما تعلق و استغاثه و وابستگی به مخلوقات اگر چه انبیاء و اولیاء و صالحین باشند، جایز نیست. زیرا آنان توان رساندن نفع و ضرری را ندارند و توسل به ایشان یا به ارواحشان یا به جایگاه و حقیقتشان، باطل است. این در حالی است که خداوند **أ** به پیامبر > می-فرماید:

(قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَ مَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (أعراف 188)

« بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و اگر غیب می-دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می-کردم و اصلاً شر و بلا به من نمی-رسید به راستی من کسی جز بیم-دهنده و مژده-دهنده برای مؤمنان نیستم.»

و خداوند لَأُ مِی - فرماید: (قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا * قُلْ إِنِّي لَأُمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أُجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا) (جن 22-20

» بگو: تنها پروردگارم را می-پرستم و کسی را شریک او نمی-کنم * بگو: من نمی-توانم هیچ سود و زیانی به شما برسانم و گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم * بگو: (اگر من نافرمانی خدا کنم) هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی-دهد و پناهگاهی (برای حفظ خود) جز خدا نمی-یابم .»

این امور برای کسی که در قرآن و سنت سیر می-کند محسوس و آشنا و روشن است اما شیطان، أهل گمراهی را وعده و وعید می-دهد و آنها را از حقیقت کتاب و سنت به وادی هوا و شهوات دعوت می-نماید. می-گوید: غیر از خدا را بطلبید. در حالی که خداوند لَأُ مِی - فرماید: (وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (بقره 186

» و هنگامی که بندگانم از تو درباره-ی من می-پرسند (که من نزدیکم یا دور بگو): من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند پاسخ می-گویم.»

و خداوند لَأُ مِی - فرماید: (ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) (غافر 60
» مرا به فریاد بخوانید تا پاسختان دهم.»

موضوع دوم : شنیدن مردگان

متن برگه :

مردگان مانند زندگان شنوا هستند، به دلایل متعدد از جمله :

الف . حضرت طلحه **س** از پیامبر اکرم > در روز بدر بعد از انداختن اجساد سران کفر به داخل چاه-های بدر روایت می-کند که رسول-خدا > به اجساد فرمود: «ما وعده-های پروردگار خود را به حق دریافتیم، آیا شما وعده-های خدایتان را به حق دریافتید. امام عمر **س** فرمود: یا رسول الله > آیا با اجساد که روح در بدن آنها نیست حرف می-زنید!!! پیامبر > در جواب ایشان- فرمود: قسم به کسی که نفس محمد > در دست اوست شما از آنها به آنچه که گفتم، شنواتر نیستید.» منابع: [[بخاری 3757 ، مسلم 2875، نسائی 2073]].

خواننده گرامی؛ به گفته پیامبر > روح کفار تا این حد شنواست، نعوذ بالله چرا ارواح پیامبران و صالحین شنوا نباشد؟

ب . پیامبر > می-فرماید: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون.» انبياء زنده هستند و در قبرهایشان نماز می-خوانند. منابع: [[امام مسلم 6107، امام نسائی 631، امام احمد حنبل المسند 148/3]].

جواب:

قبل از آنکه به بحث و تفصیل این موضوع بپردازیم، این

نکته- را متذکر می-شویم که هدف از اثبات این موضوع چیست؟ یعنی اگر ما اثبات کنیم که مردگان می-شنوند، به چه نتیجه-ای می-رسیم؟ مؤلف برگه-ی مزعوم ظاهراً چنین نتیجه- گرفته که با شنیدن مردگان و صالحین و اولیاء می-توان به آنان پناه برد و از آنان طلب یاری و استغاثه نمود، یعنی می-خواهد با استفاده از این مقدمه (شنیدن مردگان) به این نتیجه فاسد (استغاثه و دعا از آنان) برسد!

در شرح مبحث اول به طور کافی و وافی مشخص شد که استغاثه از غیر خداوند (من دون الله) حال چه ملائکه، و چه پیامبران، اولیاء و صالحین باشند، در اموری که فقط خداوند **لا** قادر به یاری است، شرک است. پس اگر هم (به فرض محال) مردگان بشنوند، طلب یاری و استغاثه از آنان جایز نیست. پس اثبات این موضوع که مردگان می شنوند، سود و فایده-ای برای داعیان استغاثه از غیر الله ندارد.

اما به اذن خداوند عزوجل به تفصیل، موضوع شنیدن مردگان را شکافته و نتیجه را بر میدان حق نصب نموده تا منظره-ای دلپذیر به منظر ناظران حق-دوست نشان دهیم و اثبات خواهیم نمود که مردگان نیز نمی-شنوند و عقیده قرآن و سنت و اصحاب و تابعین و تابع آنان پشتیبان ماست .

اما دو حدیثی که در این مورد اشاره شد:

حدیث اول در بخاری (3976/4026) موجود و صحیح می-باشد و حدیث دوم نیز در صحیح مسلم، نسائی و مسند احمد به این لفظ وجود ندارد و حدیثی جهت اثبات نماز خواندن پیامبران در قبورشان وجود ندارد. اما حدیثی در مورد سفر معراج وجود دارد که پیامبر > از کنار قبر موسی ÷ گذشت و او را در حال نمازگزاردن مشاهده نمود.

آیا مردگان می شنوند؟

(**إِنَّكَ لَأ تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءِ إِذَا وَكُوا مُدِيرِينَ**)

نمل 80

«بی-گمان تو (ای پیامبر >) نمی-توانی مرده-ها را شنوا بگردانی و فریاد را به گوش کران برسانی وقتی که (به حق) پشت می-کنند و (از آن) فرار می-کنند.»

(**فَإِنَّكَ لَأ تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَ لَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءِ إِذَا وَكُوا مُدِيرِينَ**)

روم 52

«پس بی-گمان تو (ای پیامبر >) نمی-توانی مرده-ها را شنوا بگردانی و فریاد را به گوش کران برسانی وقتی که (به حق) پشت می-کنند و (از آن) فرار می-کنند.»

(**وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنَ فِي الْقُبُورِ**) فاطر 22

«و تو نمی-توانی کسانی را (مرده-ها) که در قبرها هستند شنوا گردانی.»

امام ابن کثیر در تفسیر آیه 52 سوره روم می-فرماید، خداوند **لَأ** می-فرماید: همچنان که تو ای پیامبر > قدرت شنواندن حرفهای خود را به مردگان در قبرهایشان نداری، کلامت نیز به افرادی که به دعوت تو پشت کرده و کر هستند، نمی-رسد. و هنگامی که عبدالله بن عمر **س** رویداد روز بدر را روایت می-نمود، فرمود: که پیامبر > با مردگان چاه بدر صحبت نمود و تا آخر رویداد. عایشه **ك** وی را متهم نمود که دچار وهم شده-است. و منظور پیامبر > این بود که: **«أَنَّهُم الْآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّمَا كُنْتَ قَوْلَ لَهُمْ حَقٌّ: أَنَّهُمْ هُم-اکنون به تأکید می-دانند که سخنان تو همگی حق بوده-اند»** و عایشه **ك** فرمود: که خداوند **لَأ** می-فرماید: (**إِنَّكَ لَأ تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ**)، و بدین-سان اثبات نمود که مردگان نمی-شنوند و این حادثه را نیز معجزه-ای مخصوص به پیامبر > دانست که خداوند **لَأ** مردگان روز بدر را متوجه سخن

پیامبر > نمود، و قتاده راوی اصلی حدیث نیز چنین حدیث را شرح می-دهد. که خداوند **لَا** آنان را زنده کرد تا کلام پیامبر > را بشنوند تا توبیخ و نقمته نصیبشان شود. [ابن کثیر، جلد 5، ص 5205]

سپس در مورد حدیث اول می-توانیم بگوییم که :
 عده-ای لفظ ابن عمر **س** را تضعیف نمودند و از جمله عایشه **ك** که این لفظ را بر ابن عمر **س** انکار نمود.

اما این حدیث صحیح است، لکن این چنین تفسیر و برداشتی از حدیث درست نیست که مردگان همیشه و در همه جا شنوایند، بلکه تفسیر این حدیث بر اساس قرآن و سنت و فهم اصحاب چنین است که مردگان نمی-شنوند، مگر اینکه خداوند بخواهد و نمونه-ای همانند معجزه روز بدر برای پیامبر > پیش آید.

اما آیه 22 سوره فاطر مهر اختتامی است که مردگان را از شنیدن صدا عاجز می-نمایاند، در این آیه خداوند **لَا** به صراحت می-فرماید: (که تو افراد داخل قبر(مرده-ها) را نمی-توانی بشنوانی و ...).

اما کسانی که می-گویند منظور از لفظ (موتی) در این آیه کفار هستند نه مردگان واقعی. و در این آیه کفار به مردگان (موتی) تشبیه شده اند، در جوابشان می-گوییم: این سخن شما، مؤید عقیده و نظر ماست و عدم شنیدن مردگان را تحکیم می-بخشد، زیرا در هر تشبیهی سه عامل نقش دارند، مشبه که در اینجا کفار هستند، مشبه-به که مردگان، وجه-شبهه که عدم شنیدن است .

نتیجه: کفار هر چند زنده بوده-اند، اما در عدم شنیدن به مردگانی تشبیه شده-اند که اصلاً هیچ نمی-شنوند. و این را هم

می-دانیم که در هر تشبیهی وجه شبه در مشبه-به خیلی قوی-تر از مشبه است، یعنی وقتی می-گوییم، احمد همانند شیر نترس است، پس نترسیدن شیر بسیار واقعی-تر و محسوس-تر است، و اینکه می-گوییم کافران مانند مردگان نمی-شنوند، یعنی نشنیدن در مردگان قطعی است و ناشنوا بودن کافران، همانند آنان است.

آیات قرآن و سنت و تفسیر اصحاب پیامبر > از آیات به ما نشان داد که مردگان قادر به شنیدن نیستند و آراء علما را نیز به تفصیل در انتهای بحث می-آوریم.

اما حدیث دوم که به آن استدلال شده است، حدیث: «**الأنبياء احياء فى قبورهم يصلون.**» این حدیث در صحیح مسلم و نسائی و احمد وجود ندارد و کذب و افتراء محض می-باشد، اما در شرح صحیح مسلم (رقم 6107 و 6108) دو حدیث در مورد نماز خواندن موسی ÷ در قبر بیان شده است:

(حدثنا هدا بن خالد و شيبان بن فروخ . قالوا ؛ حدثنا حماد ابن سلمه عن الثابت البناني و سليمان التميمي عن انس ابن مالك: أن رسول الله > قال: أتيت و در روایتی مررت علی موسی ليلة أسري بي عند الكئيب الأحمر و هو قائم يصلی فی قبره) و روایت 6108: (مررت علی موسی و هو يصلی فی قبر) [جلد 7 کتاب الفضائل 6108 و 6107].

«هداب بن خالد و شیبان بن فروخ گفتند: حماد بن سلمه از ثابت البنانی و سلیمان التمیمی از انس ابن مالک روایت کرده که رسول خدا > فرمود: شب اسرا بر موسی عبور کردم در حالی که در قبرش نماز می-خواند و در روایتی بر موسی عبور کردم و در قبرش نماز می-خواند.»

در حالی که مؤلف این برگه چنان حدیث را روایت کرده که

اولاً پیامبران زنده-اند، و ثانیاً چون که نماز می-خوانند و زنده-اند، صداها را می-شنوند. و ثالثاً: اولیاء و صالحین و مردگان به تبع حدیث اول نیز قدرت شنوایی را خواهند داشت و زنده-اند باز هم مقدمتاً در جواب مؤلف می-گوییم که اگر هم (فرضاً) این مسائل اثبات شود (که نخواهد شد)، استغاثه به من دون الله همچنان شرک است و دلیلی برای شرک نبودن آن نیست.

اما تفسیر این حدیث:

اولاً: پیامبران زنده-اند یا نه؟! اگر منظور از زنده -بودن زندگانی مادی است، بروید و پیامبران را از قبورشان بیرون بیاورید و دست به دامنشان شوید، تا صدایتان را از نزدیک-تر بشنوند و مانع خاک را از میان خود و ایشان از بین ببرید تا زود-تر به فریادتان برسند، غذا و خوردنی-های عالی به استقبالشان ببرید و بدانید که با این کار چندین آیت از کلام خداوند **لَا** را تکذیب کرده-اید:

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (زمر 30

« (ای پیامبر >) به راستی تو هم می-میری و همه-ی آنها هم می-میرند.»

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (آل عمران 185

«هر کس طعم و مزه-ی مرگ را می-چشد.»

(وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ (انبیاء 34

«و ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم.»

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ (آل عمران 144

«و محمد جز پیامبری نیست و پیش از او پیامبرانی بوده و

رفته-اند (مرده-اند).»

همه-ی این آیات نشان می-دهند که پیامبران + و محمد > فوت نموده-اند و دنیا را ترک کرده-اند و حال اینکه هیچ نصی دال بر زنده بودن انبیاء در قرآن وجود ندارد حتی یک آیه!!! و فقط چند حدیثی وجود دارند که دلالت بر این دارند که اجساد انبیاء توسط زمین خورده نمی-شود و از بین نمی-رود که این هم دلیلی برای زنده بودن آنان نیست و اگر هم قائل به زنده بودن آنان باشیم، باید بدانیم که قطعاً زندگی مادی منظور نیست تا با دنیا و مافیهایش ارتباط برقرار کنند، بلکه زندگی معنوی و در عالم غیب است که هیچ احدی از آن خبر ندارد غیر از الله **لَا** و بدین طریق آنها از دنیا بی-خبرند .

اما شبهه-ای که ایجاد می-کنند این است که به نص قرآن شهدا زنده-اند (**وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**) **آل-عمران 169** » و کسانی را که در راه خدا کشته می-شوند مرده مشمار، بلکه آنان زنده-اند و نزد پروردگارشان روزی داده می-شوند.»

و می-گویند که قطعاً پیامبران از شهدا مقامشان رفیعتر است، پس پیامبر > به طریق اولی زنده است، در جواب می-گوییم:

الف: خداوند **لَا** می-فرماید شهدا زنده-اند، اما به زندگی آنها در کجا اشاره می-کنند؟ عند الناس، عند القبور، عند الزوار، عند الخلق و نه!!! خداوند **لَا** می-فرماید: عند ربهم، حال عند ربهم کجاست؟ خود می-فرماید: **(لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ أَنْعَام 127)**

یعنی در بهشت نه در دنیا و.... پس شهدا زنده-اند، اما زندگانی، که در بهشت هستند و رزقشان را خداوند **لَا** می-دهد و

آنان به رزقشان خوشحالند و تفسیر این موضوع را می-توانید در فرمایشات پیامبر > که به کرات آمده، مطالعه نمایید:

ابوداود(2520)، حاکم(88/2)، احمد(266/1)، ابویعلی(33)، بیهقی(163/9)، ترمذی(3010)، ابن ماجه(190) و ابن ابی عاصم(902) و ...

پس شهدا نزد پروردگارشان، در بهشت زنده-اند، نه نزد مردم و دنیا!!! خداوند **لَا** در آیات متعددی به تمام بنی-آدم فرموده که همگی می-میرید و در این میان فقط شهدا بدین صفت -أحیاء- موصوف شده-اند، که یکی از حکمتهای آن ترغیب و تشویق برای دفاع از حق و ابطال و فناي ظلم و فساد است نه موضوع مقام و ارزش. زیرا به نص قرآن پیامبران + از میان بشریت صاحب رفیع-ترین مقام هستند. با این وجود حتی یک آیه در مورد زنده بودن پیامبران وجود ندارد، بلکه عکس آن به وفور یافت می-شود:

(**إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ**)، (**وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ**)
 غیر از حضرت عیسی ÷ که خداوند **لَا** وی را به سوی خود بلند کرده و در نزدیکی-های قیامت نازل می شود اما سرانجام وی نیز مرگ است. چرا که:

(**كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ تَوَّابًا وَالْإِكْرَامِ**)
 رحمن 26 و 27

«همه-ی چیزها و همه-ی کسانی که موجوداند (به جز الله **لَا**) دستخوش فنا و نابودی می-گردند و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو باقی می-ماند و بس.»

نتیجه: در کتب فقه فراوان یافت می-شود که شهدا بدون غسل و کفن، دفن می-شوند و نماز میت هم ندارند اما در مقابل، هنگام فوت پیامبر > هم او را غسل دادند و هم او را کفن

پوشاندند - و بر وی نماز میت خواندند. همانند مسلمانان عادی با او رفتار شد. [بخاری/4452، 4454]

آیا می-توان گفت به این دلایل شهدا از انبیاء رفیع-ترند؟! خیر، این افعال اختصاصاتی است که خداوند **لَا** و رسولش > برای شهید قائل شده-اند و نشان رفعت شهدا از انبیاء نیست، پس اینکه شهدا زنده-اند، به نص قرآن و سنت پیامبر > ثابت است. نیز همین مصادر چگونگی زندگانی آنان را شرح داده است. ولی انبیاء نیز مانند سایر بشر مرده-اند و در صورت زنده بودن باید بدانیم که این زنده بودن مادی نیست و فقط خداوند **لَا** است که نمی-میرد و (الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوت) فقط خداوند **لَا** است و بس. و بدین طریق چنین حاصل شد که همه انسانها روزی رخت از دنیا بر می-بندد و همگی زندگی مادی خود را به پایان می-رسانند و پرونده-ی اعمالشان بسته می-شود، مگر سه چیز: صدقه جاریه، علم نافع، اولاد صالح. در این میان شهدا به نص قرآن به بهشت پروردگار می-روند، پیامبران نیز مرده-اند، ولی اجسادشان توسط زمین خورده نمی-شوند. لفظ (حی) را در قرآن به هیچ وجه در مورد انبیاء نداریم و در سنت هم نیافتیم و حدیثی که مؤلف بدان اشاره کرده بود، را در مسلم، احمد و نسائی نیز نیافتیم.

اما در صورت اثبات این لفظ (که هرگز نمی-شود) و نماز خواندن نیز به حالتی غیرمادی است که نیاز به شراب و طعام نمی-باشد، بلکه مخصوص موسی (علیه السلام) است کما اینکه سندی و سیوطی در شرح نسائی می-گویند: اگر ثابت شود که پیامبران نیز زنده-اند، یقیناً این زندگانی، غیر از زندگانی مادی است، چرا که قرآن اینگونه حکم می-کند. (1613) و (4115). اما در صورت زنده بودن، آیا از همه جا باخبراند!!! عزیزان! غیر از خداوند، هیچ احدی، خبیر، علیم، عالم الغیب و شهاده نیست،

یعنی فقط خداوند **لَا** است که از همه جا باخبر است و غیر خداوند هیچ احدی از همه جا خبردار نیست. نگاه کنید پیامبر > در حال حیات و زنده بودنش از داستان افک (تهمت زدن به عایشه صدیقه **ك** بی-خبر است، از احوال اینکه آیا عایشه راست می-گوید یا نه ناآگاه است؟! **!!!** قضیه-ای که یک ماه طول می-کشد تا اینکه سوره-ی نور نازل می-شود و... از این که عبدالله-بن ابی-ملعون و افرادش چه طرح و نقشه-هایی دارند، بی-خبر است **!!!** منافقانی که گرد پیامبر > را گرفته-اند و از دور و نزدیک پیشش می-آیند و پیامبر آنها را می-بیند، اما تشخیص نمی-دهد که چه-کاره-اند **!!!**

(**وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُتَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ تَحْنُ تَعْلَمُهُمْ (توبه 101)**

«در میان عربهای بادیه نشین اطراف (شهر) شما و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده-اند و در آن ماهر شده-اند تو (ای پیامبر >) ایشان را نمی-شناسی و فقط ما آنها را می-شناسیم.»

و پیامبر > از مسجد ضرار و کید و مکر منافقان بی-خبر است، و از شتر گمشده-ی خویش بی-خبر است، اما آنانکه معتقد به حیات رسول الله > هستند؟! **!!!** و می-گویند که پیامبر > در قبرش، صدای ما را در هر جایی که باشیم و او را بخوانیم، می-شنود و از معصیت ما ناراحت می-شود و از خیرات و احسان ما خوشحال شده، برای امت دعای خیر می-کند **!!!** به آنان می-گوییم این پیامبر > در حیاتش به بلندترین درجه روحی و تزکیه نفس رسیده بود و هیچ احدی و هیچ ولی و اولیایی به این مقام و منزلت در تزکیه نفس نمی-رسد، اما می-بینیم که در حیاتش از افک بی-خبر است، منافقان را نمی-شناسد. از کید ضرار خبر ندارد و... یعنی در حال حیاتش از همه جا خبر ندارد، حال چه

رسد به فوتش!!! پس به طریق اولی، ولی و انسانهای صالح بلکه پیامبر > از همه جا خبردار نیستند و تنها خداوند **لَا** علیم و خبیر است.

نتیجتاً:

اولاً: شهدا زنده-اند، اما حیاتی که در بهشت و عالم غیب است.

ثانیاً: هیچ لفظی دال بر زنده بودن انبیاء و اولیاء و آگاه بودن آنان از دنیا وجود ندارد، حتی یک آیه یا یک حدیث.

ثالثاً: سمیع، بصیر و خبیر، خداوند **لَا** است؛ یعنی فقط خداوند **لَا** صدای همه ما را در همه جا می-شنود و فقط او همه ما را می بیند و فقط او از احوال ما خبردار است، و غیر او (من دون الله) عاجزند و توان آن را ندارند. حال اگر کسی چنین ادعایی دارد، بداند که شریک و همتایی برای خداوند **لَا** قائل شده است. و حدیثی را با چنین متنی که انبیاء زنده-اند و در قبورشان نماز می-خوانند، نیافتیم و چنین حدیثی کذب است. زیرا در نسائی، احمد و مسلم چنین حدیثی نیست، تا در مورد آن شرح کافی دهیم، اما حدیثی که در آن پیامبر >، موسی علیه السلام را در حال نماز خواندن در قبرش دیده، مربوط به شب معراج و اسراء بود و زمانی که از اول تا آخرش معجزه و براهین غیب بود و کاملاً روشن است که آن حیات، زندگی مادی و عادی نبود. بلکه این حیات نیز، همان است که هرگاه خداوند **لَا** بخواهد، پیش می-آید، نه اینکه همیشه چنین باشد، و در صورت ثابت بودن اینکه آنها همیشه نماز می-خوانند، هیچ دلیلی برای این نمی-شود که صدای ما را می-شنوند و بر احوال ما بصیرند.

حال که اینگونه اثبات شد که مردگان نمی-شنوند، به سراغ آراء علما می-رویم و گلچینی از گلستان نور و علم را در آسمان

صاف شریعت پهن می-نماییم.

شیخ محمد سفارینی مشهور به ابو لعون (حنبلی مذهب) در کتاب (البحور الذاکرة فی احوال الآخرة) می-گوید: عایشه **ك** سماع اموات را منکر شد و بنده نیز با او هم رأی هستم .

ابن-رجب حنبلی در کتاب (احوال القبور 1-2/76) می-گوید: عایشه **ك** سماع اموات را نفی نمود و کثیری از علما با او هم رأی هستند و بنده نیز با وی هم رأیم .

علامه حصکنی الخفی در کتاب (الدر المختار شرح تعزیرالابصار ج3 ص 179) بر همین رأی مهر نهاده است .

علامه طحاوی در (ج2 ص381)، ابن عابدین در حاشیه-اش بر (ردالمحتار علی الدرالمختار ج3 ص180) نیز رأی عایشه **ك** را تأیید کرده و می-گوید که کلام پیامبر > با کشته-شدگان چاه بدر از باب موعظه زندگان بوده -است و نیز معجزه-ای برای رسول-خدا > است. بعد می-گوید: آنچه که در مسلم آمده (لیسمع خفع نعالهم: صدای پای تشییع-کنندگان را می-شنود) مربوط به اولین مرحله قرار گرفتن در قبر است تا سؤال و جواب ملائکه مأمور تمام می-شود، زیرا کلام رسول الله > مخالف کلام الله **لَا** نیست که می-فرماید: (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ مِّنْ فِی الْقُبُورِ) فاطر 22، علامه ابن اهامم در فتح القدر، حاشیه الهدایة در باب الجنائز رأیش بر این است که مردگان نمی-شنوند. زیرا حدیث تکلم با اهل قلیب بدر هم از طرف عایشه **ك** رد شده- است و هم فقط من باب معجزه رسول-الله > مقبول شده -است و حدیث مسلم: (لیسمع قرع نعالهم) فقط مربوط به اولین مرحله ورود به قبر است نه تداوم آن در سایر اوقات.

علامه عینی صاحب عمدة القاری (شرح بخاری) در شرح الكنز

باب اليمين في الضرب و القتل و ... (ج 1 ص 225) بر این رأی است که مردگان کلام زندگان را نمی-شنوند.

ابن نجيم مصری در کتاب (البحر الرائق) شرح کنزالدقائق (ج 4 ص 394) عدم سماع اموات را ثابت می-کند.

مرتضى زبيدي (شارح-القاموس) در کتاب القعود الجواهر المنفية رأيش بر عدم سماع اموات است.

ابن رجب در کتاب فوق-الذکر (اهوال القبور) می-گوید: داستان خطاب پیامبر > به کشته شدگان چاه بدر شاید معجزه-ای برای وی بوده و معجزه نیز برای غیر انبیاء نیست.

مسئله-ی عدم سماع جزء اصول عقیده امام ابو حنیفه و مذهب او می-باشد.

ألوسی در تفسیر سوره-ی روم (روح-البیان جلد 4 صفحه 454 الی 459) می-گوید: کسانی که قائل به شنیدن اموات هستند به روایتی استناد می-نمایند که بیهقی در دلائل النبوة آورده و حاکم آن را تصحیح می-نماید: «وقتی که در غزه احد، مصعب-بن-عمیر و یارانش شهید شدند، پیامبر > بر سر جنازه آنان ایستاد و فرمود: شهادت می-دهم که شما نزد خداوند زنده هستید، (اشاره به آیه 119 آل عمران). پس ای صحابه به زیارتشان بروید و به آنها سلام کنید...». اما جواب ابن-ولید: امام ذهبی آن را موضوع و بی-اساس دانسته است. ابن رجب می-گوید که مضطرب است و قابل قبول نیست. محدث معاصر ناصرالدین آلبانی در سلسله احادیث الضعیفة و الموضوعة به شماره 5220 آن را جعل و بی-اساس معرفی نموده است. آلبانی می-گوید: نه در کتاب و نه در سنت دلیلی موجود نیست که مردگان کلام زندگان را بشنوند، بلکه تمام نصوص بر عدم سماع دلالت صریح دارند: (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ) فاطر 22

شبهه-ای دیگر:

پیامبر > می-فرماید: «أكثرُوا على من الصلاة يوم الجمعة فإن صلاتكم تبلغوني.»

«روز جمعه زیاد بر من صلوات بفرستید، چونکه صلواتتان را به من می-رسانند.»

پیامبر > فرمود: صلوات بر من بفرستید که آن را به من می-رسانند، نه-اینکه من آن را می-شنوم.

و حدیث: «إن لله ملائكة سياحين في الأرض يبلغوني عن أمتي السلام»

«همانا خدوند ملائکه--هایی دارد که در زمین می-گردند و سلام امتم را به من می-رسانند.»

شارح این حدیث که امام احمد و نسائی سند صحیح آن را روایت می-کنند، می-گوید: سپس ملائکه سلام را می-رسانند، تا اینکه پیامبر > بشنود، پس اگر پیامبر > می-شنید، چه نیازی به ملائکه-ی رساننده صلوات بود؟!!!!

ابن-باز در (فتاوی-اللجنة-الدائمة) شماره 9216 بر عدم شنیدن مردگان تصریح نموده-است.

شبهه-ای دیگر:

«ان أهل القبور يسمعون السلام عليهم و لكن لا يستطيعون ان يجيبوا»

«همانا اهل قبور سلام را می-شنوند ولی نمی-توانند جواب بدهند.»

هر چند قسمت آخر، مذهب ما را تأیید می-کند که مردگان نمی-توانند جواب دهند، اما اعلام می-داریم که حدیث ضعیف است. همچنانکه آلبانی در سلسله احادیث الضعیفة و الموضوعة

به شماره 5225 آن را منکر و باطل می-شمارد.

شبهه-ای دیگر:

«ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه و ردّ علیه»

«هر کس که بر قبر مؤمنی عبور کند که در دنیا او را شناخته باشد و بر او سلام کند، او را می-شناسد و جوابش را می-دهد.»

الف. ابن رجب در (الاهوال القبور ق 2/83) گفته منکر و باطل است.

ب. آلبانی در احادیث ضعیفه شماره 4493 آنرا منکر و باطل می-داند.

ج. امام مناوی، قاضی عیاض، باجی، مازری (ابو عبدالله المالکی المحدث) و... همگی بر این رأیند که مردگان نمی-شنوند.

د. امام قرطبی مفسر مشهور در تفسیر آیه (80 نمل و 22 فاطر) اعلام می-نماید که اموات نمی-شنوند و ابن-جریر در تفسیر خود (36/21) در مورد آیه (80 نمل) نیز چنین می-فرماید.

شبهه-ی بعدی:

این است که می-گویند پیامبر > زنده است و صدای ما را می-شنود، این است که در تشهد با لفظ مخاطب «السلام علیک ایها النبی...» او را مخاطب قرار می-دهیم و سلام سنت است و جواب آن واجب، و پیامبر > در این امر کوتاهی نمی-کند و جواب ما را می-دهد اما باید بدانیم:

الف. اکثر علما بر این باورند که نماز در شب معراج فرض شد (حدیث بخاری) و کلمات تحیات میان الله **لأ** و پیامبرش > رد و

بدل شده است، یعنی خداوند فرمود: «السلام عليك ايها النبي و رحمة -الله و بركاته» بعد هم پیامبر > فرمود: «السلام علينا و على عبادالله الصالحين» پس با این دیدگاه-ها فقط نقل قول الله **لأ** را انجام می-دهیم.

ب . عده-ای دیگر بر این باورند که این جمله جزء (صفت بلاغت) است، به عنوان مثال هنگامی که اگر از برادری ایمانی یاد می-کنی با وجود اینکه او سالها پیش فوت شده است می-گویی (ای یادت بخیر) و صیغه مخاطب به کار می-بری و معنای سلام در تشهد نیز چنین است.

ج . ابن مسعود **س** بعد از اینکه کیفیت تعلم تشهد را از جانب رسول-الله > بیان می-کند، در اول می-گوید: تا رسول الله > در حیات بود می-گفتیم: (السلام عليك ايها النبي) و هنگامی که پیامبر > فوت نمود می-گفتیم: (السلام على النبي) و عایشه **ك** هم با این رأی موافق است. (بخاری کتاب الاستئذان و الادواء آلبانی 321) (السراج فی سنده 2/1/9-شوکانی 1/54/11- ابن ابی شیبہ 1/ 293- بیهقی 144/2 نیز چنین می-گوید. حافظ ابن حجر در فتح الباری تأیید می کند).

آیه-ی 117 و 114 سوره-ی مائده که اشاره به داستان حضرت عیسی ÷ و روز قیامت دارد نیز دلیلی در عدم آگاه بودن اموات از دنیا می-باشد.

موضوع سوم :
جواز سوگند به غیر خدا

متن برگه :

پیامبر خدا > خود نیز به غیر خدا سوگند یاد فرموده-اند:

الف . مردی از نجد خدمت حضرت > رسید و از اسلام سؤال کرد و بعد از توضیحات حضرت > در مورد نماز، زکات، روزه و ... ، مرد نجدی گفت: به خدا قسم نه زیاده از این و نه کمتر از این انجام نمی-دهم و رفت. سپس پیامبر > فرمودند: **أفْلَحَ و أْبِيَهُ إِنْ صَدَقَ و دَخَلَ الْجَنَّةَ و أْبِيَهُ إِنْ صَدَقَ**. ترجمه: به جان پدرش سوگند اگر راست بگوید رستگار می-شود و به جان پدرش سوگند اگر راست بگوید به بهشت می-رود. منابع : [صحیح مسلم جزء اول ، باب (ما هو الاسلام و بیان خصاله) صفحه 32 و...].

ب . پیامبر > می-فرمایند: **فلعمری لأن تکلم بمعروف و تنهی عن المنکر خیر من أن تسکت**. ترجمه : به جانم سوگند اگر امر به معروف و نهی از منکر کنی بهتر است از اینکه سکوت نمایی. منابع : [امام احمد حنبل در المسند جلد 5 صفحه 225].

تذکر: شارحین حدیث از جمله امام نووی : در شرح حدیث صحیح **«من حلف بغير الله فقد أشرك»**، می-فرماید: این برای کسانی است که حرمت چیزی که به آن سوگند می-خورند، نزد آنها از عظمت خداوند بیشتر باشد.

جواب :

إن شاء الله، ابتدا حکم حلف و سوگند به غیر خدا را شرح داده، سپس احادیث فوق را که صحیح می-باشند، تفسیر خواهیم نمود. عن ابن عمر، أن رسول الله > قال: **(من حلف بغير الله فقد أشرك)** [ترمذی 253/5 - احمد 86/34/2 - ابو داوود 570/3 - اقره ذهبی، و صححه الحاكم، ابن حبان 1177]. **(من حلف بغير الله)** هر کس غیر از الله را شامل می-شود حال چه کعبه باشد، چه رسول یا آسمان یا اولیاء و... اما سوگند خوردن به أسماء و صفات خداوند شرک نیست. مانند و عزة الله و ... و حروف قسم: با، تا و واو می-باشند. اما قسم به غیر الله؛ اگر قصد تعظیم و مساوی قرار دادن محلوف با الله **لأ** باشد، پس این نوع قسم، شرک اکبر است، اما اگر قصد تعظیم و تساوی با الله **لأ** نباشد، شرک اصغر است.

پس سوگند به غیر الله شرک است و اتخاذ همتا و شريك با رب-العالمین است:

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ)

بقره 165

«و از مردم کسانی هستند که به جز خدا همتایانی می-گیرند و آنها را مثل خدا دوست دارند.»

اما اینکه خداوند **لأ** به غیر خود قسم می-خورد مانند: **(وَالشَّمْسُ وَضِحَاهَا) شمس 1، (لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ) بلد 1** آن را از دو جهت جواب می-دهیم.

1) پروردگار حاکم است، نه محکوم و سائل است نه مسئول، یعنی ما از اعمالمان پرسیده می-شویم اما پروردگار هیچ سائلی ندارد:

(لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ) انبیاء 23

«خداوند در برابر کارهایی که می-کند، مورد بازخواست قرار

نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند.»

2) قسم به این آیات، نشان عظمت و کمال قدرت و حکمت پروردگار در این محلوف- به است.

اما آیا ما می‌توانیم به غیر الله سوگند بخوریم؟

ما به غیر الله و صفاتش به هیچ احد و چیز دیگری قسم نمی‌خوریم، زیرا از این سوگند نهی شده-ایم و تکلیف ما روشن و واضح است. «اعراب در قدیم-الایام به پدران و بزرگان خود قسم می‌خوردند و این امر در ابتدای اسلام موجود بود. اما پس از آن پیامبر > مردم را از آن نهی-فرمودند:

« **ولا تحلفوا بأبائکم و لا أمهاتکم و لا الانداد** » [صحیح ابن حبان 4434].

«به پدران و مادران و آنچه برای خدا شریک قرار داده-اید، قسم نخورید.»

و همچنین فرمود: «**من کان حالفاً فلیحلف بالله أو لیصمت**» [صحیح بخاری 2482].

«هر کس که می‌خواهد قسم بخورد، به خداوند قسم بخورد یا ساکت باشد.»

و امام احمد به سند صحیح از امام عمر **س** روایت می‌کند که پیامبر > فرمودند: «**من حلف بشيء دون الله فقد أشرك**» «هر کس که به غیر خدا سوگند بخورد، به خداوند شرک ورزیده است.»

و این شرک أصغر است، اما اگر با تعظیم و خشوع همراه باشد، شرک اکبر خواهد بود. [مجموع الفرید فی شرح کتاب التوحید باب قول الله تعالی: (**فلا تجعلوا لله أندادا وأنتم تعلمون**) بقره 22].

بدین سان، حلف (سوگند) بغير الله شرک است. اما جواب دو حدیث یاد شده :

جواب این نوع سوگندها را علما به دو طریق داده-اند:

اول - این نوع کلام و مانند آن «**أفْلَح و أْبِيه**» سوگند محسوب نمی-شود و بر روی زبانها جاری می-شود در حالی که قصد سوگند وجود ندارد.

دوم - این سوگندها قبل از نهی است، یعنی در ابتدا حلف بغير الله جایز بود و بعدها از آن نهی شد و قول «**أفْلَح و أْبِيه**» و امثال آن منسوخ خواهند بود و رأی دوم ترجیح اهل علم می-باشد.

نقل قولی از شیخ عثیمین: و اما جواب حدیثی که در صحیح مسلم است، «**أفْلَح و أْبِيه**» :

اول- بعضی از علما این لفظ را انکار نموده-اند و گفته-اند که مناقض توحید است، اما این قول ضعیف است زیرا حدیث ثابت و صحیح است.

دوم- مشکل از نوشتن حدیث است، در قدیم نقطه را بر روی کلمات نمی-گذاشتند پس لفظ حدیث در اصل «**أفْلَح و الله ان صدق**» بوده است اما این کلام نیز بعید است، چون در نمونه های دیگر چنین اتفاقی نیفتاده است.

سوم- این سوگند، حلفی است که به غیر عمد یاد شده است و خداوند می-فرماید :

(لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ) مائده 89

«خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و بی-اراده مؤاخذه نمی-کند، اما شما را در برابر سوگندهایی که از روی

قصد و اراده است، مؤاخذه می-کند.»

و این وجه نیز غیر صحیح است.

چهارم- این حلف از خصوصیات پیامبر > است، اما این نیز صحیح نیست. زیرا ادعای خاص بودن نیاز به دلیل دارد و اگر نه عام خواهد بود و تأسی به آن درست است.

پنجم- مضاف حذف شده است، یعنی اصل حدیث «**افلح و رب ابيه**» بوده است. اما این نیز محل احتجاج نیست و ...

ششم- این حدیث منسوخ است و این بهترین تأویل و جواب است.

اما حدیث دوم : چند حدیث و روایت دیگر وجود دارد که لفظ (لعمری) در آنها موجود است که بعضی از آنها صحیح و بعضی ضعیفند و این حدیث نیز مرفوع بوده و راویان آن ثقه-اند (صحیح است) و آلبانی حدیثی مشابه این را تصحیح نموده است (2027) و در شرح قسم به لعمری امام الطیبی می-فرماید: چه بسا پیامبر > از طرف خداوند **لأ** اجازه داشته است تا چنین سوگندی بخورد و این از خصوصیات پیامبر > است. چنان که خداوند **لأ** می فرماید:

(**لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ**) (حجر 72

»به جانت قسم که آنها (قوم لوط) در مستی (شهوات و جهالت) سرگردان بودند.»

و چنین حدیث را شرح می-دهد که این نوع قسم فقط مخصوص پیامبر > است.

اما در کل می-گوییم که :

(1) علما در مورد این لفظ اختلاف دارند که آیا جزء الفاظ قسم است یا نه؟

(2) در صورتی که قسم باشد، می-گوییم که مخصوص به پیامبر > است و فقط وی چنین اجازه-ای دارد کما اینکه امام طیبی فرمودند و دلیل اختصاصش را بیان نمودند و غیر از وی هیچ احدی حق سوگند به غیر خدا را ندارد، چنانکه نصوص بر آن دلالت دارند.

(3) در صورتی که کسی بخواهد این نوع قسم را عام اعلام نماید و بگوید مخصوص پیامبر > نیست خواهیم گفت که حدیث شاذ است.

(4) و نهایتاً قول علمایی مانند ابن عثیمین و ابن باز و ... را اعلام می-داریم که این حدیث مربوط به زمان قبل از نهی بوده است، پس منسوخ است.

این بحث را با کلام ابن مسعود **س** «اعلم الناس بالقرآن» به پایان می-بریم که می-فرماید:

«لإن أحلف بالله كاذباً أحب إلي من أن أحلف بغيره صادقاً»

«براستی اگر به خداوند به دروغ سوگند بخورم نزد من محبوبتر است از اینکه به غیر خدا به درست قسم یاد کنم.»
[قول المفید/ مجموعه الفرید شرح کتاب التوحید/ عون المعبود شرح سنن ابی داوود باب: « فلا تجعلوا لله انداد و كنتم تعلمون » ص 26 شرح حدیث 3416 تألیف علامه العظیم الآبادی مع شرح ابن قیم الجوزیه: تحقیق اسامه عكاش مكتبة التوفيقية].

موضوع چهارم جواز تبرک جستن از قبور و اماکن

متن برگه:

صحابه کرام **ش** و امامان اهل سنت از قبور و اماکن متبرکه تبرک جسته-اند:

الف . امام احمد ابن حنبل و حضرت عبدالله بن عمر **س** و سعید بن المسیب به جای نشستن پیامبر > روی منبر دست کشیده-اند و برای تبرک به بدن خود مالیده-اند. [منابع: ابن تیمیه در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم، صفحه 367 و ...]

ب . امام احمد بن حنبل در کتاب البداية والنهاية (8/2) می-فرماید: بوسیدن قبر شریف پیامبر > و منبر شریف ایشان برای تبرک پسندیده است.

ج . (اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْفُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ) یوسف 93 « (یوسف گفت:) این پیراهن من را با خود (به کنعان) ببرید و آن را بر چهره-ی او (پدرم) بیندازید تا (دوباره) بینا گردد و همه-ی خانواده خود را به نزد من بیاورید.»

در سوره یوسف آیه 93 حق تعالی باعث شفای بینایی از دست رفته حضرت یعقوب ÷ را پیراهن حضرت یوسف ÷ که متبرک است، بیان می-فرماید.

جواب:

قبل از شروع کلام می-خواهیم بدانیم که کدامیک از اصحاب **ش** چنین کرده است و کدامین ائمه، از قبور (به قول شما متبرکه) تبرک جسته-اند؟ این سؤال را مطرح کردم تا بدانید هیچ احدی از اصحاب **ش** و ائمه اهل سنت از قبور تبرک نجسته-اند و بلکه فقط چند فعلی نسبت به منبر پیامبر > انجام داده-اند که آنها را تشریح خواهیم کرد. اما از هیچ قبر و مقبره-ای تبرک نجسته-اند و هیچ قبری را متبرک ندانسته-اند و در ادامه، وصف اعمال صحابه **ش** و ائمه را نقل خواهیم نمود.

اما قبل از آن، کلمه برکت و مدلولات آن را شرح می-دهیم. «**برکه**» از تبرک باب تفعل می-باشد که به معنای کثرت و فراوانی خیر است و از یرکه گرفته شده است، جایی که آب در آن فراوان و ثابت است، پس برکت و طلب برکت یعنی طلب خیر فراوان، اما حال برکت از کجا و چگونه حاصل می-شود؟ آیا از سنگها و درختان و قبور برکت حاصل می-شود یا نه! بلکه برکت فقط از طرف خداوند **لَا** جاری می-گردد.

بله، برکت فقط از خداوند **لَا** است که آن را به وسیله-ی اسباب بر مخلوقات عطا می-کند و طلب برکت از دو امر خارج نیست:

اول - تبرک به وسیله-ی یک امر شرعی، برای مثال بوسیله قرآن که خداوند می-فرماید: **(كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ) ص**

29

« (این قرآن) کتاب پر خیر و برکتی است و آن را به سوی تو فرو فرستاده-ایم.»

و از برکات این قرآن فتوحی حاصل می-شود و امتهای مشرک فراوانی از بین رفته و مسلمانان به حکومت می-رسند و

از دیگر برکتهایش این است که خواندن یک حرفش 10 حسنه محسوب می-شود، بدین طریق نیز برکت فراوانی از طرف خداوند **لَا** برای مخلوقات به سبب قرآن حاصل می-شود.

دوم . طلب برکت از امور **حَسَن**، مانند تعلیم، دعا و ... مثلاً کسی که علمش را نشر می-دهد و مردم را به این دعوت می-دهد، زکات علم خویش را می-پردازد، به سبب نشر این علم، خداوند **لَا** برکتی در علم او و به وسیله-ی دعا، خداوند **لَا** برکتی در علم و عمر و... شخص قرار می-دهد. بدین سان متوجه می-شویم که برکت نیز فقط از طرف خداوند حاصل می-شود و خداوند **لَا** آن را در اسبابی که خود روشن نموده، ایجاد کرده و سبب رساندن برکت به مخلوقات می-کند، و تمامی این امور بدان خاطر است که اعتقاد مسلمان موحد به توحید یگانه شود، یعنی اینکه بداند تنها خداوند **لَا** است که نفع می-رساند و ضرر را دفع می-کند و هم اوست ضار و نافع. و غیر از او کسی در رساندن خیر و شر به مخلوقات دخل و تصرفی ندارد. پس:

اولاً: برکت را فقط خداوند **لَا** می-دهد و سنگها و درختان و صالحان و انبیاء و اولیاء و ملائکه و... صاحب برکت نیستند.

ثانیاً: خداوند **لَا** مکان نزول برکت را روشن نموده-است، همانند برکتی که در قرآن، تعلیم، دعا و... قرار داده-است و خداوند **لَا** مقرر کرده- است که قبور و درختان و سنگها و... صاحب هیچ برکتی نیستند. یعنی اینکه حتی محل نزول برکت خداوند **لَا** نیستند و این را در دلایل آتی شرح داده و اثبات خواهیم کرد. اما برخی برکات موهوم و باطله وجود دارند، مثل آنکه دجال صفتان مبلغ آن هستند: که فلان مرده یا ولی برکت بر شما می-فرستد و در زندگی و ثمرتان تأثیر خواهد گذاشت و بدین طریق خوف و رجایی نسبت به نفع و ضرر رسانی این شیوخ و مقابر در دل مردم قرار می-گیرد تا آنجا که این قبور و

زیارتگاهها و درختان و سنگها را ضار و نافع می-دانند و شریکی برای خداوند **لا** قائل می-شوند، اما این برکات، باطل هستند و تأثیری ندارند.

اما چگونه برکات باطله و صحیح را در نزد افراد و اولیاء تشخیص دهیم؟ شناخت برکات از اولیاء بوسیله-ی شناخت آن شخص حاصل می-شود، اگر شخص، از اولیاء متقین و تابع سنت باشد و از بدعت دوری گزیند خداوند **لا** او را سببی برای رساندن برکت به مردم می-کند. همانند شیخ الإسلام ابن تیمیه که خداوند **لا** در حال حیات او به سبب وی، برکات فراوانی را به مردم رساند و با مردن ایشان نیز تألیفات و علومشان موجب برکت در علم مسلمین شد. اما اکثر شیوخ امروزی بویی از علم و دین نبرده-اند و کارشان جدل و حيله و نیرنگ و شعبده-بازی و سحر است و قلوبشان به جای ذکر قرآن و سنت، محل هوی و بدعت شده است و افعالشان مخالف دین است، اینان نه تنها صاحب برکت نبوده، بلکه سببی برای برکت صحیح از طرف خداوند **لا** نیستند و برکتشان موهوم است و شیطان یاور آنها می-باشد. اما درختان نیز صاحب و محل نزول برکت نیستند. برای مثال درخت بیعة-الرضوان که محل آن همه فتح و نصرت بود، زمانی که مردم داشتند به چنین عقیده-ای می-رسیدند که این درخت مبارک است و با درختان دیگر تفاوتی دارد، امیرالمومنین عمر ابن خطاب **س** امر کرد تا این درخت را قطع نمایند و این از بزرگترین حسناتش (در نظر ائمه و علمای مسلمین) است. این اعتقاد عمر ابن خطاب **س** است به مکانی که شما آن را متبرکه می-پندارید. سنگ-ها نیز محل نزول برکت نیستند حتی آن تخته سنگی که در بیت المقدس است، و همچنین حجرالاسود که متبرک نیست، بلکه فقط برای تعبد آن را مسح نموده و می-بوسند و پیامبر > و اصحاب **ش**، اعتقادی به

برکت-دار بودنش ندارند و امام عمر **س** هنگامی که سنگ (حجر الاسود) را می-بوسید می-گفت: یقین دارم که تو تکه سنگی هستی و هیچ ضرر و نفعی نخواهی داشت و اگر شاهد این نبودم که پیامبر > تو را می-بوسید، هیچ-گاه تو را نمی-بوسیدم. پس بوسیدن فقط برای حجرالاسود، آن هم تعبد و اتباع پیامبر > است و هیچ سنگی در دنیا نیز چنین حالی ندارد و این سنگ نیز به فضل شرع به این مکانت رسیده و گرنه هیچ سنگی و هیچ مکانی موجود نیست که محل برکت یا قابلیت مسح و... را چه از لحاظ برکتی و چه تعبدی داشته باشد، و همچنین خانه-ها، قبه-ها، حجره-ها، حتی حجره پیامبر > بخاطر تبرک لمس نمی-شود. [المجموع الفرید فی شرح کتاب التوحید باب تبرک بالشجر و حجر و نحوه ص 279. (أَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ) نجم 19-26].

این آیات در اثبات عقیده-ی مؤمنان و رد عقیده-ی مشرکان است، خداوند **لَا** در این آیه به مشرکان می-فرماید که آیا این سه بت (**لات، منات، عزی**) سود و ضرری برای شما دارند؟ (**أَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ**) آیا به شما نفع می-رسانند؟ آیا ضرری از شما دفع می-کنند؟ آیا رزقی برای شما جلب می-کنند؟ آنها جوابی برای گفتن ندارند چرا که در بدر و دیگر غزوات نفعی نداشتند و نتوانستند شکست-هایی را که خداوند **لَا** نصیب کفار کرده بود، دفع کنند و تا بدانجا که در شرح کلمه-ی لات آمده که: لات بتی در طائف و در بنی ثقیف بود و در تفسیر لات دو قول از اهل علم وجود دارد:

اول: اینکه کلمه-ی لات را مخفف بخوانیم که اسم سنگی صاف و نرم و بزرگ بود که طرح و نقشهایی بر آن وجود داشت و مشرکان از آن برکت می-طلبیدند و قضاء حاجتشان را می-خواستند، و می-خواستند سختی-ها را برایشان راحت نماید.

دوم: لات را با تشدید تلفظ نماییم که اسم فاعل است، و در اصل او مردی صالح بود که حاجیان را شراب و طعام می‌داد و می‌خواست خود را به خداوند نزدیک کند، هنگامی که فوت کرد، مردم دور قبورش معتکف شدند. و از آن برکت می‌جستند، همان گونه که قوم نوح در مورد صالحان خود چنین کردند و فریب شیطان را خوردند. و این نوع غلو و زیاده‌روی در صالحین از قدیم-الایام موجود بوده و هم-اکنون به وفور یافت می‌شود. پس این آیات، منع تبرک به احجار و قبور را اثبات می‌نمایند.

اما **عزی** بتی برای اهل مکه بود که از سه درخت صمغ-دار ساخته شده بود و بنایی در کنارش قرار داشت که پرده-ای بر روی آن قرار داشت و اهل مکه و قریش آن را عبادت می‌کردند، تا بدانجا که در روز احد، ابوسفیان ندا سر داد: ما عزی را داریم و شما عزی ندارید و پیامبر > فرمود جوابش را بدهید: (و بگوئید **اللہ مولای ماست و شما مولایی ندارید**). اما پیامبر > روز فتح مکه، خالد بن ولید **س** را مأمور کرد تا آن را منهدم کند و درختان را قطع کند، خالد **س** این کار را انجام داد هنگامی که برگشت پیامبر > فرمود: چیزی را انجام ندادی، خالد دوباره برگشت و در آنجا زنی سیاه-پوش بود که زاری می‌کرد او را کشت. هنگامی که او را کشت و نزد پیامبر > برگشت، پیامبر > فرمود که «**تلك العزی: در آن عزی بود**».

اما **منات** بتی نزدیک مدینه بود که مردم مدینه در آنجا به حالت احرام در می‌آمدند، تا به کعبه برسند اما هنگام فتح مکه پیامبر >، علی ابن ابی طالب **س** را مأمور انهدام آن نمود و... این آیه بر بطلان تبرک درختان و سنگها و ... اشاره دارد، و از این دلایل ثابت می‌شود که اگر کسی به قبور یا سنگی یا درختی متبرک شود و از آن تبرک بجوید و معتقد باشد که غیر از خداوند

لأ نیز موجبات ضرر و نفع می-شود یا نه به وسیله عبادتی (مانند سجده بردن، ذبح و نحر...) به وی نزدیک شود او همانند عبداللات و عبدالعزی است و فرقی بین قبور و احجار وجود ندارد (براساس تفسیر دوم). کسانی که امروز قبور را پرستش می-کنند، همان لات را می-پرستند. قرآن در این مورد واضح است، اما احتیاج به تدبیر است و (مدبر در آیات قرآن به آن نتیجه می-رسد) و بدین طریق باید عقاید و عبادات فاسد و خرافی را دور انداخت و به (توحید) در زیر چراغ کتاب و سنت بازگشت. [مجموع الفرید با کمی اختصار ص 262 باب تبرک به شجر و ...]

دلیل دیگر: ابی واقد اللیثی می-گوید: که با پیامبر > به طرف حنین بیرون رفتیم و تازه از کفر به اسلام هدایت شده بودیم، مشرکان درخت سدري داشتند که نزد آن اقامت کرده و سلاحهای خود را بدان آویزان می-کردند که به آن ذات انواط می-گفتند، هنگامی که از کنار آن (ذات انواط) گذشتیم، گفتیم: ای پیامبر خدا > برای ما ذات انواطی قرار ده که همانند ذات انواط آنان باشد، پیامبر > فرمود: «الله اکبر، انها السنن، قلت، والذی نفسی بیده، کما قالت بنی اسرائیل لموسی: (اجعل لنا إلهاً کما لهم ءالهه قال إنکم قوم تجهلون) اعراف 138 لترکبن سنن من کان قبلکم».

«الله اکبر، براستی این سنت خداوند است، سوگند به آنکس که جانم در دست اوست آنچه را که بنی اسرائیل به موسی گفتند، شما نیز گفتید. بنی اسرائیل گفتند: (ای موسی برایمان خدایی را قرار بده همانطور که آن قوم خدایی دارند موسی گفت: براستی شما قومی جاهل هستید) شما نیز بر سنن امتهای قبل از خود می-روید.» [مسند احمد 5/218] (ترمذی أبواب الفتن باب ما جاء لترکبن سنن من کان قبلکم 6/343) (و صحیح ابن حبان 1835) و ...]

قول: «یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط» یعنی اینکه درختی

برای ما قرار ده تا سلاحمان را بر آن آویخته و نزد آن جهت رسیدن به برکت بنشینیم، و واکنش و جواب صریح پیامبر > مبین تمامی امور است که این کار را شرک می-داند و تنها عذر به جهل آن دسته از اصحاب مانع کافر شدنشان می-شود، اما قبرپرستان می-گویند این شرک نیست، بلکه توسل است و محبت به اولیاء و صالحین است، اما باید بگوییم که اولیاء به این عمل راضی نیستند که قبورشان ذات انواط و لات و عزی و ... شود. کما اینکه پیامبر > می-فرماید و دعا می-کند که: « پروردگارا قبر من را بت قرار مده، چرا که غضب خداوند بر قومی که قبور انبیاء خود را به سجده گرفته بودند، شدید شد.»

در-نتیجه: معانی اثبات می-کنند که این نوع اظهار محبت و اظهار شراکت صالحین و وفاء به حقوقشان و ... همگی همان شرک حقیقی-اند، یعنی همان تبرک به درختان و قبر و ... می-باشد. اگر چه فاعل این افعال اسم این افعال را تغییر دهد. چونکه **(الأسماء لایتغیر الحقائق)**: اُسماء حقیقت امور را عوض نمی-کنند. [المجموع الفرید شرح کتاب التوحید، باب من تبرک بشجره أو جمرة ص 270.]

اما ناگفته نماند که در زمان حیات پیامبر > موهای پیامبر >، آب باقی مانده از وضویش و ناخنهایش و ... همگی برکت داشتند و اصحاب از آن بهره می-بردند، اما این فقط مخصوص به پیامبر > بود، و سایر افراد چنین حق و برکتی را شامل نمی-شوند، کما اینکه ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و ... **ش** از بزرگترین اولیاء-اند و هیچ کس از افراد بشر بعد از انبیاء به آنها نمی-رسد اما نه اصحاب و نه تابعین با این ائمه چنان نکرده-اند که با پیامبر > صورت می-گرفت.

اما رد شبهات وارده :

به این نتیجه رسیدیم که حقیقت تبرک چیست؟ و آیا قبور و چوبها و درختان و برکت دارند یا نه؟ اما برای اینکه روشن نمائیم که عقیده-ی اصحاب **ش** و ائمه بر این امور یاد شده چیست، پاسخ شبهات را می-دهیم:

ابن تیمیه در کتاب **اقتضاء الصراط المستقیم** [دارالحدیث، تحقیق عصام الدین الصباطی، ص 313] حکم مکروه بودن بوسیدن قبور را بیان می-دارد و پس از آن روایتی بدین ترتیب روایت می-کند: که ابوبکر الاثرم می-گوید: از ابی عبدالله (احمد بن حنبل) در مورد لمس و مسح منبر پیامبر > پرسیدم: اما او این کار را انکار کرد و گفت چنین کاری را نمی-شناسم و در مورد منبر از او پرسیدم که در آنجاست که به قول ابن عمر و سعید بن المسیب اشاره شده است که آن را مسح می-نمودند (اما فقط منبر و نشیمنگاه پیامبر > نه قبرش) تنها به خاطر همین فعل ابن عمر، امام احمد اجازه لمس منبر و نشیمنگاه پیامبر > را داده آن هم نه به منظور تبرک و هیچ چیز دیگری. اما امام مالک حتی دست زدن (مسح منبر) را نیز مکروه می-داند کما اینکه مسح قبر را مکروه می-داند. آنهم به دلیل اینکه نمی-خواهند، قبر پیامبر > به مسجد گرفته شود **«لا تتخذوا قبری عیداً»** «قبر من را عید (محل تجمع) قرار ندهید.»

و بوسیدن آن را به کلی منع می-کنند. به هر حال می-بینیم که به هیچ وجه رأی ائمه بر بوسیدن و تبرک قبور و اماکن (به قول مؤلف) متبرکه نیست بلکه کاملاً مخالف آن است، تنها جواز مسح منبر و نشیمنگاه پیامبر > از طرف امام احمد و سعید بن مسیب و ابن عمر **س** آن هم بغیر تبرک داده شده است که از طرف ائمه مورد مخالفت قرار گرفته است. و این هم تنها مخصوص به منبر پیامبر > است. اما همانگونه که امام ابن تیمیه

می-فرماید: امروز منبر سوخته است و نشیمنگاه هم باقی نمانده است و تنها چیزی که از منبر باقی مانده است، تکه-ای از چوب کوچکی است، پس این حکم (مسح منبر و نشیمنگاه پیامبر >) نیز خود به خود ملغی است.

اما بخش آخر و داستان حضرت یوسف ÷: حقیقتاً نمی-دانم که هدف مؤلف چیست؟ آیا می-خواهد پیراهن یوسف ÷ را با چه چیزی قیاس کند؟؟؟ با پیراهن شیوخ امروزی؟؟؟ این آیه را می-توانید در تفسیر ابن کثیر بنگرید و ببینید که هیچ بحثی از تبرک، مبارک بودن پیراهن و غیر آن نیست و تفسیری ساده از این آیه است چرا که این کار معجزه است، معجزه هم مخصوص انبیاء است و این معجزه هم ربطی به برکت قبور و اماکن (به قول مؤلف) متبرکه ندارد. در حقیقت هیچ رابطه-ای بین این دو بحث وجود ندارد تا شرحش دهیم.

موضوع پنجم : اهدای ثواب فاتحه و قرائت قرآن

متن برگه:

ثواب فاتحه و قرائت قرآن و هم چنین صدقات به مردگان می-رسد. پیامبر اکرم > می-فرماید: «**من مَرَّ بَيْنَ الْمُقَابِرِ فَقَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ لِلْأَمْوَاتِ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ بَعْدَ الْأَمْوَاتِ**»، ترجمه: هر کس از قبرستان عبور کرد 10 بار قل هو الله احد بخواند و ثواب آنرا به اهل قبور هدیه کند به هر قبر به تعداد ثواب می-رسد. [منابع: شرح صحیح بخاری جلد 4 ص 497 باب وصول ثواب قرائت قرآن، امام احمد بن حنبل و ابوحنیفه می-فرمایند: ثواب قرائت قرآن به میت می رسد. همین منبع به نقل از کتاب سنن ابوبکر نجار، امام نووی در شرح المذهب، فتوای امام شافعی و اصحاب ایشان می-فرمایند: فاتحه به مرده می-رسد و افضل آن است برای میت قرآن ختم شود.]

جواب:

اما درباره-ی ثواب رسیدن قرائت قرآن به مردگان باید بگوئیم که دوست-داران بدعت و خرافات آن را همانند رکن و اصلی از اصول دین گرفته و بدان چسپیده-اند و مخالفان خود را در این مورد به بی-دینی و لامذهب بودن متهم می-کنند. قبل از هر چیز به بررسی حدیثی می-پردازیم که نویسنده برگه از آن به عنوان دلیلی محکم برای اثبات ادعایش استفاده کرده است:

پیامبر اکرم > می-فرماید: «**من مَرَّ بَيْنَ الْمُقَابِرِ فَقَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ**

احد عشره مره ثم للاموات اعطي من الاجر بعدد الاموات»

«هر کس از قبرستان عبور کرد 10 بار قل هو الله احد بخواند و ثواب آن را به اهل قبور هدیه کند به هر قبر به تعداد ثواب می-رسد». [منبع شرح صحیح بخاری 497/4 باب وصول ثواب قرائت قرآن].

اما بدانید که اصولاً در کتاب صحیح بخاری بابی به عنوان باب **وصول ثواب قرائت قرآن** وجود ندارد و در صورتی که حدیثی از آن هم در صحیح بخاری در این رابطه وجود می-داشت دیگر هیچ گونه اختلافی در این مورد ما بین علمای دین پیش نمی-آمد. در حاشیه **ارشادالساری** (شرح بخاری ج 7 ص 90، 91 و ج 1 ص 119، 120) نظر امام شافعی یعنی عدم وصول ثواب قرائت قرآن به اموات موجود است. در ادامه نوشته-های نویسنده برگه، اقوالی از ائمه مذاهب در رابطه با رسیدن ثواب قرائت به اموات مطرح گشته که امام احمد و امام ابوحنیفه می-فرمایند: ثواب قرائت قرآن به میت می-رسد. همین منبع به نقل از کتاب سنن ابوبکر نجار، امام نووی در شرح المهدب و فتوای امام شافعی و اصحاب ایشان می-فرماید فاتحه به مرده می-رسد و افضل آن است برای میت قرآن ختم شود. **إن شاء الله** در صدق یا کذب بودن گفته-های بالا معیار حقیقت مطالب فوق را با مراجعه به اهم کتب مذاهب چهار گانه می-سنجیم. برآستی که هیچ گونه فاتحه و امثال آن و هدیه ثوابش به مردگان در راه و روش و برنامه پیامبر > و صحابه **ش** و تابعین و امامان مجتهد وجود نداشته و ذکری از آن ننموده-اند و حتی در یک آیه یا حدیثی به آن اشاره نشده است. بنابراین چنین عملی بدعت و بی-اساس و اضافه نمودن به دین محسوب می-شود. اما در غیر جلسه تعزیه و سایر اوقات درباره اینکه آیا خواندن قرآن برای اموات و هدیه ثوابش به آنان مشروع است یا ممنوع؟ میان علما اختلافی جزئی موجود است.

همانا دعای خیر برای زنده و مرده طبق آیات و احادیث صحیح، مشروع و مجاز است و هیچ کسی مخالف آن نبوده و نخواهد بود. اما آنچه جای اختلاف و نزاع است، این است افرادی که مقداری قرآن یا سوره-ی حمد و سوره اخلاص را می-خوانند و ثوابش را به اموات هدیه می-کنند، آیا چنین عملی در شرع و کتب دینی مدون جایگاهی دارد یا نه؟

1) در احادیث آمده که می-توان بدهی میت را بجای او پرداخت نموده و برای میت دعای خیر نموده، می-توان به جای او صدقه داد، می-توان به جای او حج کرد، اما در هیچ یک از احادیث صحیح نیامده که: می-توان برای اموات قرآن خواند و ثوابش را به او هدیه کرد، و اگر چنین فعلی مشروع بود می-بایستی در اثنای این احادیث اشاره-ای مختصر بدان می-شد و حال آنکه نه چنین چیزی موجود است و نه تا حال مدافعان این عمل آن را با حدیثی صحیح، مستدل و مستند نموده-اند.

البته احادیثی که گویای حج کردن به جای میت، صدقه دادن به جای میت و مشابه این مطالب هستند، میان علما جای نزاع و اختلاف هستند.

2) در حدیثی صحیح به روایت امام مسلم آمده است: «وقتی که بنی-آدم فوت نمایند بعد از مردنش تنها سه چیز برای او نافع و مفید خواهد بود: 1. صدقه جاریه 2. علم نافع 3. فرزند صالح و مؤمنی که برای پدر و مادرش دعای خیر کند.» و در صحیح بخاری نیز روایتی مشابه روایت بالا وارد است. اما خواندن قرآن و هدیه ثواب آن به میت و فاتحه-ای که در جلسات تعزیه و امثال آن و یا بعد از نماز تلاوت می-کنند، هیچ گونه سند شرعی ندارد و از اعمال هیچ یک از رجال بزرگ دینی (پیامبر >، صحابه ش، تابعین و مجتهدان) نبوده است و آنان چنین هدیه و سوغاتی برای اموات نفرستاده-اند، بنابراین

هیچ-گونه صورت شرعی ندارد. حال نظر ائمه اربعه در این مورد با ذکر منابع:

الف . مذهب امام شافعی: الاذکار امام نووی ص 52، شرح صحیح مسلم ج 4 ص 329، شرح منهاج ابن النحوی: و اما قرائة القرآن و جعل ثوابها للمیت فمذهب امام الشافعی و الجمهور أنها لا تصل المیت أو لا تلحق المیت: «هیچ گونه قرائت قرآن و قرار دادن ثواب آن برای میت در مذهب شافعی و اکثر علمای شافعی مذهب، برای میت مفید نخواهد بود و هیچ گونه مشروعیتی ندارد».

ب . مذهب امام ابوحنیفه: فقه اکبر ملا علی قاری ص 110، شارح احياء 280/3 : خواندن قرآن در کنار قبر و یا هر جای دیگری برای مرده مکروه است و هیچ گونه سند شرعی ندارد. این مذهب ابوحنیفه، امام مالک و امام احمد می-باشد.

ج) مذهب امام احمد: امام ابو الحسن بعلی در کتاب الاختیارات می-فرماید: چنین فاتحه و هدیه ثواب آن به اموات هیچ گونه سندی از طرف پیامبر > و صحابه **ش** ندارد و مذهب امام احمد نیز بر این است که: خواندن قرآن بر میت و یا بر قبرش بدعت است. همانطور که هدیه-ی ثواب آن فاتحه-ای که بعد از نمازهای واجب می-خوانند و آن را به اموات هدیه می-کنند، بدعت است.

نکته: پس بار دیگر با تکیه بر اسناد (بند های الف، ب، ج) چهره اصلی نویسنده برگه ظاهر گردید آنجا که مدعی شده بود (امام احمد، امام شافعی و امام ابو حنیفه) برآنند که ثواب قرائت قرآن به اموات می-رسد، جای تعجب است که چرا نامی از امام مالک مطرح نکرده است؟؟؟

د . مذهب امام مالک: شیخ درریر در کتاب شرح الصغیر

(180/1) می-فرماید: (خواندن قرآن کنار میت و یا در قبرستان مکروه است و بدعت). شیخ ابن ابی جمره می-فرماید: (خواندن قرآن و هدیه آن به میت در کنار قبر و یا در هر جای دیگر بدعت و بی-اساس است)، علامه عدوی در حاشیه خود بر شرح ابو الحسن بر همین رأی است.

و اما رأی مفسران بزرگ اهل سنت در این مورد:

1. امام ابن کثیر در تفسیر خود می-فرماید: با توجه به آیات قرآن از جمله **(وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ) فاطر 18، (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا) فصلت 46،** هیچ کس نمی-تواند اجر و حسنات دیگران را بدوش گیرد. من هم (ابن کثیر) نظر امام شافعی را قبول دارم که با توجه به آیه-ی **(وَأَنْ لِّئِنْ سَأَلْتَهُ لَلْإِنْسَانَ إِلَّا مَا سَعَىٰ) نجم 39**، بر این باور است که هیچ گونه قرائت قرآن و فاتحه-ای برای میت مفید نیست.

2. امام شوکانی در تفسیر خود می-گوید: با توجه به آیه-ی **(وَأَنْ لِّئِنْ سَأَلْتَهُ لَلْإِنْسَانَ إِلَّا مَا سَعَىٰ)** هیچ گونه اجر و پاداشی از طرف دیگران به میت نمی-رسد. غیر از تلاش و کوشش عمر دنیایی خود نباشد.

3. سید محمد رشید رضا در تفسیر خود (المنار) در اواخر سوره-ی انعام همین رأی را دارد.

4. امام صنعانی در کتاب سبل السلام نیز بر همین رأی است.

5. امام سیوطی در جامع الصغیر نیز بر همین رأی است.

این را هم گفته باشیم که اکثر مطالب و مدارک مورد استفاده را از مذهب امام شافعی و علمای شافعی مذهب گرفته-ایم تا بهانه جاهلانه بهانه-جویان را ناکام نموده باشیم.

کلام آخر

در راستای رسیدن به منافع دنیوی گاهی افراد از حدود شرعی خویش تجاوز می-کنند و بر دین طغیان می-نمایند و عامل افساد می-گردند.

اصول الهی را در مقابل دنیای خویش پایمال می-کنند و نعمت هدایت خدای را کفران می-گویند. بدین وسیله هم خود را گمراه می-کنند و هم باعث ضلالت دیگران می-شوند.

اینگونه می-شود که رأس فتنه می-گردند و معاند شرع و دشمن خدای تعالی و مفسد فی الارض می-شوند. با این کار می-خواهند حق را بپوشانند و کلام حق را از موضع خود منحرف نمایند:

(يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ) نساء 46

«سخنان را از جاهای خود منحرف می-گردانند (و کلام را از معانی اصلی به دور می-دارند و وارونه و چندقونه و چند پهلو

صحبت می‌کنند.)»

اما برآستی کلمه حق از عزیزترین کلمات است که در بین مسلمانان گم نمی‌شود، هرچند عده‌ای امروزه آن را گم بدانند و بخواهند از آب گل-آلود، ماهی خود را بگیرند. اما حق واضح است و بیان آن آسان. و حفظ آن را خداوند خود تکفل کرده است :

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) حجر 9

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم).»

در راستای حفظ حق، خداوند مؤمنانی را مسلح به علم و بصیرت می‌کند تا با استفاده از نیروهای روحی و جسمی خود، حق را نصرت دهند و خدا نیز با آنان دین خود را تأیید کند: **(هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ يَنْصُرُهُ وَالْمُؤْمِنِينَ) انفال 68**

پس خوشا به حال آنان که با حق هم جهت می‌شوند و آن را درک می‌کنند و در زندگی خود جاری و ساری می‌کنند و در راستای حق-خواهی، جان و مال خود را در قبال بهشتی برین به خداوند می‌فروشند:

(إِنْ اللّٰهُ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ)

توبه 111

و آنانند که خداوند از ایشان راضی و آنها هم از خدایشان راضی می‌شوند:

(رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) توبه 100

این را خدای متعال مزد حق-خواهی و حق-طلبی آنان قرار داده -است و بیشتر از آن را هم نصیبشان می‌نماید:

(لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ) يونس 26

به امید آنکه همه-ی ما حق-خواه و باطل-گریز باشیم که حق ماندنی و باطل رفتنی است:

(وَقَدْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) (إسراء

81

سبحان ربك رب العزة عما يصفون
و سلام علي المرسلين
و الحمد لله رب العالمين



منابع

1. قرآن کریم
2. قول المفید شرح کتاب التوحید
3. صحیح بخاری (فتح الباری شرح ابن حجر)
4. الواہل الصیب من الکلم الطیب
5. صحیح مسلم (شرح نووی)
6. تفسیر ابن کثیر
7. مسند امام احمد
8. البراہین الواضحات فی عدم سماع الاموات
9. عون المعبود شرح سنن ابی داود
10. تعزیه اسلامی
11. شرح سنن نسائی (سیوطی) و (سندی)
12. مجموع الفرید فی شرح کتاب التوحید
13. اقتضاء صراط المستقیم

